

روابط فرامتنی و درون متنی

قرائت‌هایی متفاوت از مکتوبات علی شریعتی در

نسبت با بنیادگرایی و قدرت

میزگردی با حضور محمدامین قانعی راد، محمد قوچانی و

حسن محدثی گیلوایی

کبوتر ارشدی

گروه اندیشه روزنامه ایران برگزار کرده است

ارشدی - بحث امروز را از سرمقاله جناب قوچانی در مهرنامه آغاز می‌کنیم. این تحقیق سرفصل‌های کشفی دارد و موضوعات مختلفی را مورد بحث قرار داده و قطعا در این مجال اندک نمی‌توانیم همه را پی‌گیرییم، لاجرم به دو یا سه سرفصل عمده بسنده خواهیم کرد. وقتی به شریعتی رجوع می‌کنیم به ویژه در این دو دهه که نقدهای متنوع و مشخصی به مکتوبات او شده و حوزه آکادمیک و روشنفکری ما هم از زاویه‌های مختلفی به موضوع پرداخته است، بارها دیده‌ایم که همانطور که آقای قوچانی هم اشاره کرده اند، مکتوبات شریعتی را کشکولی از موضوعات مختلف دانسته اند. ما به طور مشخص به شریعتی نه می‌توانیم جامعه‌شناس اطلاق کنیم نه فیلسوف نه تاریخ دان و این همه را بارها به الحان مختلف شنیده ایم. اما از سوی دیگر بارقه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه و تاریخ را از متون شریعتی نیز بارها استخراج کرده و در این سه حوزه مورد مناقشه قرار داده اند. نکته‌ای که در این بحث ضرورت طرح دارد این است: ما کجا ایستاده ایم و از کجا به مکتوبات شریعتی نگاه می‌کنیم؟ این نسبت خوانش‌های متفاوتی را در ساحت‌های مختلف فراهم می‌کند. مایل بودم آقای قوچانی لطف کنند و برایمان شرح دهند که در پژوهش مورد اشاره، به چه میزان نقش قدرت را در بازخوانی متن شریعتی - یا به گفته خودشان این کشکول - عمده می‌بینند

و این که وقتی در ارتباط با متن شریعتی اصرار بر یک خوانش داشته باشیم، به چه میزان به نسبت ما با قدرت بستگی دارد؟ نسبت ما با امر سیاسی و نسبت ما با قدرت را به چه میزان در مواجهه با متن شریعتی موثر میدانید؟

قوچانی - از روزنامه ایران تشکر می‌کنم که به یک نشریه‌ی نیمه تخصصی-نیمه عمومی مثل مهرنامه توجه کرده و یک مقاله بلند ۳۵۰۰۰ کلمه‌ای را مورد بحث قرار داده‌اند. به نظرم در فضای رسانه‌ای موجود به خصوص شبکه‌های اجتماعی در نقد و نظر درباره‌ی مقالات تئوریک هنوز به شیوه‌ای ناتمام و الکن برخورد می‌شود و معمولاً بریده‌ای از متن‌ها و مقاله‌های به شکل ناقص و ناتمام منتشر می‌شود و این که روزنامه‌ها به این نقصان توجه کنند و به کلیت مقالات بپردازند، اتفاق خوبی است و به این واسطه از گروه اندیشه روزنامه ایران تشکر می‌کنم. من یک روزنامه‌نگار سیاسی و درس‌خوانده رشته علوم سیاسی هستم. علوم سیاسی به من یاد می‌دهد که جوهر اصلی بحث‌های اندیشه‌ی اجتماعی، مفهوم قدرت است. مفهوم قدرت را هم اصلاً به عنوان یک مقوله ممنوع و قبیح نمی‌دانم بلکه هسته مرکزی خیلی از بحث‌های اجتماعی را پرداختن به مقوله قدرت می‌دانم. موضوع اصلی این مقاله هم مدل سیاسی دکتر شریعتی است و پرداختن به این که دکتر شریعتی چه نظریه‌ای برای اداره جامعه و حکومت و قدرت دارد. جز این کارهای دیگری هم در این زمینه انجام داده‌ام. دو سال پیش در باب پروتستانیسم نوشتم و از بعد دیگری به شریعتی پرداختم اما در آن مقاله هم کیفیت رابطه سیاست و دین را در نظر داشتم که همان پرداختن به قدرت بود. هر کسی با توجه به مطالعات، سوابق و علایقش، از یک موضوع خوانش خودش را دارد. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که بیطرفانه و بدون موضع به متن برخورد می‌کند و طبیعتاً در هر پژوهشی هم باید سعی کند پیش‌فرض‌هایش را مطرح کند. اما هیچ پژوهشی حرف قطعی و یقینی یک جامعه نیست و در نهایت جامعه درباره‌ی آن قضاوت خواهد کرد، حتی اگر جامعه هم قضاوت نکند، فرد دیگری قضاوت خواهد کرد و در یک گفت‌وگوی دائمی و مستمر که به نظرم در طول حیات یک مقاله وجود دارد، برقرار می‌ماند. از این منظر من از این که از یک خوانش دفاع کنم، به هیچ‌وجه پرهیزی ندارم. من از یک خاستگاه کاملاً روشن بحث می‌کنم. دغدغه من رابطه بین «آزادی و ایمان» است. به عنوان کسی که علائق مذهبی در حوزه شخصی دارد، همیشه دنبال این بوده‌ام که بدانم دین و آزادی چه نسبتی پیدا می‌کنند؟ اگر از این منظر به آرای دکتر شریعتی نگاه کنیم، احساسم بر این است که در مکتوبات ایشان یک «دولت آزاد»-نمی‌خواهم کلمه دموکراتیک را به کار ببرم چرا که محل نزاع و جدل است-به وجود نمی‌آید. این را هم اصلاً تعرضی به شخص و شخصیت دکتر شریعتی نمی‌دانم. برخی ممکن است بگویند

دکتر شریعتی چیزی فراتر از این است که من مطرح می‌کنم، تو از آزادی‌خواهی بورژوایی و لیبرالی حمایت می‌کنی در حالی که دکتر از آزادی‌خواهی عمیق‌تری دفاع می‌کند. من از این منظر دفاع می‌کنم یعنی از آزادی‌خواهی بورژوایی! به همین دلیل در پاسخ به پرسش شما مطرح می‌کنم که من موضع کاملاً مشخصی دارم و از آن هم دفاع می‌کنم و آن نقد آرای دکتر علی شریعتی از منظر «اندیشه سیاسی آزادی» است.

ارشدی - خوانش‌های دیگری را از شریعتی، قابل دفاع می‌دانید؟ قایل هستید که از این متن می‌شود مثلاً خوانش‌های بخش هم داشت؟ آیا خوانش آزادی‌خواهانه یا رهایی بخش را کلاً از این متن باطل می‌دانید؟ چگونه در نوعی خوانش از متن شریعتی آزادی‌خواهی استخراج می‌شود؟

قوچانی - نه، من هیچ رویکرد بهتری را حق یا باطل نمی‌دانم. باور من این است از متن دکتر لیبرالیسم سیاسی‌ای که فکر می‌کنم برای جامعه ما مفید است، به دست نمی‌آید. این را هم صرفاً برای تعیین موضع می‌گویم و از این برچسب استفاده می‌کنم که بحث باز شود.

محدثی - خوشحال هستم که این فضای گفت و گویی بین اهل نظر شکل گرفته است. ممکن است ما درگیری فکری داشته باشیم اما فقط در قلمرو اندیشه این درگیری رخ خواهد داد و به دور از مسایل شخصی خواهد بود. امیدوارم همگی کمک کنیم که این فضا بسط پیدا کند. ابتدای بحثم عرض می‌کنم نباید متفکرانمان را دارای متولی بدانیم. اگر از شریعتی صحبت می‌کنم، به معنای این نیست که در مقام متولی او هستم. من خیلی اتفاقی درگیر آثار شریعتی شدم و این درگیری شخصی از سال ۶۴ تا به امروز ادامه دارد. اما در مورد نحوه مواجهه آقای قوچانی با شریعتی از دو زاویه می‌توانم صحبت کنم.

ارشدی - لطفاً پاسخ به پرسش ما را لحاظ بفرمایید. وقتی ما از نسبت بنیادگرایی با شریعتی حرف می‌زنیم، این بنیادگرایی را آیا قدرت استخراج کرده است یا متن شریعتی این پتانسیل را دارد؟

قوچانی - خب یک گام جلو رفتیم ...

محدثی - فکر می‌کنم همان‌طور که آقای قوچانی به درستی فرمودند، ما پیش‌انگاشته‌هایی داریم و این طبیعی است و تأثیر می‌گذارد روی خوانش‌های ما. تعلقات اجتماعی و وابستگی‌های ما در نحوه ورودمان به متون مؤثر است. از

سویی هم انباشته‌های فکری و ذهنی ما نیز در خوانش‌های مان دخیل است. بنابراین، طبیعی است که خوانش‌های مختلفی از یک متن موجود باشد. چنانچه وقتی به قرآن هم رجوع می‌کنیم، انواع تفسیرها از قرآن در دوره‌های آغازین شکل گرفته و تا امروز هم ادامه دارد. در مورد حافظ هم همین‌طور است. منتها نکته این است که باید بینیم اعتبار این خوانش‌ها چقدر است. تمرکز من روی این است. در مورد این که خوانش‌های متنوعی وجود دارد شکی نیست. تنوع خوانش‌ها را نمی‌توانیم بد تلقی کنیم. حتی قرآن در مورد دین می‌گوید که دین شعبه شعبه می‌شود و هر گروهی به شعبه خودش دل خوش می‌کند و منجر به فهم متفاوتی می‌شود. مارکسیسم هم در دو قرن اخیر چنین بوده است. کتاب لشک کولاکوفسکی می‌گوید که چه تنوعی در رویکردهای مارکسیستی وجود داشته است. این تقریرهای گوناگون در مورد شریعتی هم اتفاق افتاده است. اگر نسبی‌گرا نباشیم می‌توانیم اعتبار این خوانش‌ها را مورد بحث قرار دهیم. من در مورد مطالب آقای قوچانی از دو منظر می‌توانم بحث کنم یکی از منظر درون‌متنی و دیگری برون‌متنی؛ که هر وقت فرصت بود در ادامه صحبت خواهم کرد. آن‌چه مورد پرسش شماست یعنی مسأله قدرت، از بحث درون‌متنی فراتر می‌رود؛ یعنی به فرامتن می‌رسد.

قانعی راد - قانعی راد-هدف آقای قوچانی در مقاله «روشنفکر مسلح» طرح و نقد مدل سیاسی دکتر شریعتی است. این کار به طور فی‌نفسه بسیار گام خوبی ست که برداشته اند و هر کس دیگری هم این گام را بردارد ارزشمند است. کدام گام؟ نقد متفکران یک جامعه و فراهم ساختن امکان بازاندیشی در تفکر آنان. این که در مقاله ایشان به نقل از برخی ذکر شده است «نباید به خاطر برهم خوردن "وحدت" شریعتی را نقد کرد» حرف درستی نیست. این نگاه غلطی ست که ما متفکران خود را به این گونه دلایل نقد نکنیم. هر متفکر و هر اندیشمندی را می‌توانیم نقد کنیم؛ موضوع دیگر این که از هر موضعی و بنابر هر روایتی هم - به شرط این که بر مفروضات آن آگاه باشیم - این نقد رواست. این جا هم آقای قوچانی گفته اند از منظر رابطه "آزادی و ایمان" و "آزادی خواهی بورژوایی" شریعتی را نقد می‌کنند. یکی از وظایف روشنفکر تأمل یا بازاندیشی (Reflexivity) است. روشنفکر باید از مبانی ارزشی طرح بحث خودش کاملاً آگاه باشد و فکر نکند سخنگوی یک روایت جهانی و عام است. ما به نقد متاملانه (Reflexive criticism) نیاز داریم. بعد از این که مقاله «روشنفکر مسلح» را مطالعه کردم، مفروضاتی را در مبنای آن یافتیم که با آن مفروضات مخالف هستیم. این مفروضات به سنت وسیع تری تعلق دارد که آقای قوچانی با آن سنت وسیع تر همراهی و همدلی دارد. به نظر من یک سنت روشنفکران انداموار دارد شکل

می گیرد که از نظر فکری « بورژوازی در حال تکوین » را نمایندگی می کند. می خواهم به دو نمونه این جا اشاره کنم که مربوط است به نظرات سید محمد طبیبیان و مسعود نیلی در باره روشن فکری. در ۱۵ و ۱۶ مهرماه ۱۳۸۵ روزنامه سرمایه سخنرانی طبیبیان در انجمن اقتصاد دانان را در دوشماره با عناوین « روشن فکری و تکنوکراسی در ایران » و « پیشرفت های ایران مدیون تکنوکرات ها است » منتشر می کند. در این مصاحبه طبیبیان معتقد است که روشن فکران کاری جز آشتفگی در این کشور نکرده اند و هر خدمتی که وجود داشته از جانب تکنوکرات ها بوده است. این امکان هست که من دارم روایت را آگران دیسمان می کنم، اما تلخیص آن همین است که عرض کردم. روشن فکران را موجب تحجر و تعصب دانسته و گفته در حوزه هایی که به دلیل عدم تخصص خود نباید ورود پیدا کنند دخالت کرده اند. مسعود نیلی هم در مصاحبه خود با عنوان « پایان روشن فکری » که در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۷ در سایت رستاک منتشر شده است در برابر رویکرد روشن فکری، ضرورت رویکرد تخصصی را اعلام می کند. پایان روشن فکری در یک مفهوم وسیع تر یعنی پایان حوزه عمومی، پایان مردم، پایان جامعه و حتی پایان سیاسی بودن. نگرش پایان روشن فکری از آغاز تکنوکراسی، آغاز بنیادگرایی بازار، آغاز حاکمیت متخصصین سخن می گوید که به نظر من - به ویژه به این دلیل که مسائل را از چشم انداز نهادهای رسمی (دانشگاه، حزب و اداره) می بیند - مخاطرات خودش را دارد. این نگرش به یک نوع غیر سیاسی کردن جامعه و حذف نیروهایی که در حاشیه قرار دارند و در میدان های رسمی قدرت نیستند، می انجامد. مسعود نیلی یک پازل سه گانه را مطرح می کند و می گوید اگر پازل « سیاستمدار، آکادمیسین و تکنوکرات » را درست بچینیم، جایی برای روشن فکر باقی نمی ماند. این پازل سه گانه با « تبیین و ارائه راه حل » توسط آکادمیسین، « تصمیم گیری » توسط سیاستمدار و « اجرا » توسط تکنوکرات همراه است. این تقسیم کار یک رابطه خطی بین مفهوم و تصمیم و اجرا برقرار می کند و در این میان جایگاه برتر را به آکادمی می دهد و حتی دانشگاه، سیاست و تکنوبوروکراسی را به عنوان سه صورت مجزای عقل به رسمیت نمی شناسد. این رویکرد بین مسئله علمی و مسئله سیاسی و مسئله سازمانی تفاوتی نمی گذارد. نیلی از موضع آکادمی، بین سه گانه « دانش، سیاست و سازمان » یک رابطه پایگانی برقرار می کند که به ارزش زدایی از سیاست و حتی سازمان (تکنوبوروکراسی) می انجامد و دانش و آگاهی را به یک طیف خاص منحصر می سازد. نیلی در زمانی از « پایان روشن فکری » سخن می گوید که صورت های جدید حکمرانی از پایان دیدگاه های یک سویه در اداره امور عمومی سخن می گویند: پایان دانشگاه، پایان سیاست نهادین، پایان سازمان تکنوبوروکراتیک. در این شرایط

جدید است که روشنفکری با دامن زدن به فضای گفتمان گونگی، بنیان های جدیدی را برای ایجاد تحول در الگوهای رسمی فراهم می کند.

به نظر من، ما به کسانی نیاز داریم که در کشور بگویند که روشنفکر اندام وار بورژوازی هستیم و از این منظر جریان ها و مقولات را مورد بازخوانی قرار دهند. ولی اگر از پایان روشنفکری حرف زدند و خودشان از جایگاه روشنفکری، حرف های روشنفکرانه زدند، این یک نوع تضاد در موضع آن ها را نشان می دهد. این مورد را در ادامه بحث بیشتر باز خواهم کرد؛ اما می گویم که با متن آقای قوچانی از این زاویه مشکل دارم و آن را در تضاد با ادعای خودش می دانم. شما و آقای مسعود نیلی وقتی از پایان روشنفکری سخن می گوید خود این بحثی کاملاً روشنفکری است. اگر هم بگویند این بحث روشنفکری نیست بلکه بحث تخصصی ست من در پاسخ می گویم تخصص شما چیست؟ مقوله روشنفکری و جایگاه روشنفکران در جامعه و پایان یافتن یا تداوم روشنفکری را مورخین اندیشه و جامعه شناسان معرفت مورد مطالعه قرار می دهند. آقای نیلی شما که اقتصاددان هستید با کدام تخصص از پایان روشنفکری حرف می زنید؟ وقتی ادعا می کنید که هر کسی باید در حوزه تخصص خودش کار کند، چگونه از مقوله جامعه شناسی مهمی یعنی جایگاه روشنفکری در دنیا صحبت می کنید و پایانش را اعلام می کنید؟ شما می گوئید «باید به سمت تقسیم کار منطقی و امروزی حرکت کنیم» ولی برای توضیح دیدگاه خود از مفاهیم کهنه و قدیمی استفاده می کنید؛ تکنوکراسی جنبش شکست خورده اوائل قرن بیستم است؛ مفهوم آکادمیسین بعد از تحولات دهه ۱۹۹۰ و پیدایش صورت های جدید تولید دانش، دچار دگرگونی شده است و مفهوم جدید «دانشگاهی حوزه عمومی» رواج یافته است. امروزه سیاستمدار بدون پیوند مستمر با جامعه مدنی نیز اهمیت خود را در عرصه سیاسی از دست داده است. جامعه شناس ها اصلاً چنین حرفی نزده اند بلکه از تحول مفهوم روشنفکری سخن گفته اند. فوکو می گوید مفهوم روشنفکر عام به پایان رسیده است و ما از این به بعد روشنفکر خاص داریم یا مثلاً "باومن" مطرح می کند که دوران روشنفکر قانونگذار به پایان رسیده و ما از این به بعد با روشنفکر تفسیرگرا مواجه هستیم. این ها تحول روشنفکری را نشان می دهند. حتی دراکر در بحث جامعه پسا سرمایه داری و دانیل بل که پیدایش جامعه پسا صنعتی را مطرح می کنند، تحول مفهوم فکر و تحول مفهوم روشنفکری را در نظر دارند. بنابراین ابتدا می خواستم اشاره کنم که در موضع شما یک تناقض فاحش وجود دارد. همینطور که از این موضع می شود به طبییان خرده گرفت که مگر شما فیلسوف هستی که وارد بحث «مشکلات خردورزی» می

شوید ؟ پرداختن به مسائل خردورزی کار فلاسفه است. البته از نظر من کار ایشان درست است اما بنابر موضع خودش این تناقض حاصل می شود. اگر مسعود نیلی و طیبیان و قوچانی بگویند که ما روشنفکران انداموار بورژوازی هستیم و از این جایگاه می اندیشیم، به نظرم به جامعه خدمت خواهند کرد ولی آنان از یک طرف خودشان را در موضع «روشنفکر متعالی» قرار می دهند و از طرف دیگر روشنفکری را پایان یافته اعلام می کنند.

ارشدی - البته آقای قوچانی این کار را می کنند یعنی به صراحت اعلام موضع می کنند.

قانعی راد - بله ولی از جایگاه تفکر خودشان دچار این تناقض می شوند که وقتی پایان روشنفکری را اعلام می کنند چگونه است که از جایگاه روشنفکری به مسایل نگاه می کنند؟ مجله مهرنامه یک ارگان فکری-روشنفکری برای مخاطب خاص خود است که مفید هم واقع می شود و کسانی هم که موضع شدیدی نسبت به مهرنامه اتخاذ می کنند احتمالا به این دلیل است که مهرنامه موضع خودش را مطلق می کند. از یک سو اعلام می کند که دوران «روشنفکر عام» تمام شده است و از سوی دیگر خودش را در موضع «خرد عام و حقیقت تام» قرار می دهد.

ارشدی - ممنون از بحث دقیق دکتر قانعی راد. می خواهم در ادامه به بحث مطرح شده برگردیم که خوانش بنیادگرایی از متن شریعتی و نسبتش با قدرت است و این که چرا مهرنامه با این قطعیت بر خوانش بنیادگرایانه از متن شریعتی تاکید دارد؟ کما این که به قرائت دیگری پروژه رهایی بخشی یا مثلث عرفان-برابری-آزادی استخراج می شود؟

قانعی راد - بحثی که آقای قوچانی دارد مساله سوسیالیست بودن شریعتی است. شریعتی از یک نوع سوسیالیسم دفاع می کند. مسعود نیلی هم اشاره می کند، از دهه سی و چهل در ایران حزب توده قدرت پیدا می کند و تفکر روشنفکری را در ایران شکل می دهد و روشنفکرانی مانند آل احمد و شریعتی هم تحت تاثیر همان فضا هستند، یعنی فضای چپ و جنگ سردی که در آن دوره وجود داشت، بنابراین آن ها هم سوسیالیستی می اندیشیدند و اندیشه آنان به کاربرد خشونت و اسلحه و نگاه مبارزاتی گرایش دارد. با این که برابری را اصل اساسی زندگی اجتماعی می گیرند و برای آن مبارزه می کنند، به آزادی نمی پردازند. این دیدگاه، دغدغه اصلی روشنفکران را نابرابری می داند و معتقد است که روشنفکران مهمترین مانع پیشرفت و اقتصاد آزاد می باشند. از این جهت می گویند شریعتی بنیاد گراست نه این که او را در مقابل رهایی بخشی قرار دهند که شما بر آن تاکید می کنید

ارشدی - ممنون. البته من تا کیدم بر تقابل این دو نیست فعلاً، بحثم بر سر رویکرد مواجهه با متن شریعتی ست و مقولاتی که استخراج می شود. مایل بودم در ادامه نظر دکتر محدثی را هم با توجه به متن و متد برخورد با آن بشنویم.

محدثی - ابتدا نظرم را درباره استفاده از اصطلاح "کشکول" در این جا مطرح کنم. برای من این یک نشانه است. وقتی کسی چنین تعبیری را نسبت به آثار شریعتی به کار می برد، از نظر من با آن آثار محشور نیست و تسلط کافی بر متن شریعتی ندارد و آن را کشکول می داند. من بالغ بر سی سال است که آثار شریعتی را مورد مطالعه قرار داده ام و یکی از کسانی هم بوده ام که سال ها پیش آن را مورد نقد قرار داده ام و نگاه انتقادی تداوم یافته است. در سال ۱۳۷۳ در باب امت و امامت مقاله ای نوشتم تحت عنوان "دیکتاتوری ایدئولوگ ها" ...

ارشدی - و البته معتقد بودید که باید از امت و امامت شریعتی عبور کرد و از آن گذشت ...

محدثی - بله، بعدها در ۱۳۸۳ کتابی از من به چاپ رسید در نقد شریعتی تحت عنوان زیر سقف اعتقاد: بنیان های ماقبل انتقادی اندیشه شریعتی، که آن جا تکلیف خودم را با بخشی از آثار شریعتی روشن کرده ام. از جمله مواردی که به جد به آن پرداخته بودم همین بحث امت و امامت شریعتی بود. حتی بحث هایی که اخیراً آقای زیباکلام یا آقای قوچانی مطرح می کنند، من در سال ۱۳۷۳ مطرح کرده بودم. آن جا بیان کرده ام که شریعتی نظریه پرداز آزادی نیست. اگر چه بعداً خواهم گفت که به رغم این که نظریه پرداز آزادی نیست، اما اندیشه هایش مایه هایی دارد که به رشد آزادی سیاسی در ایران کمک می کند. می خواهم بگویم هر قدر که بیشتر با آثار شریعتی محشور باشیم، اتفاقاً به جد به این نتیجه می رسیم که از یک جور یکپارچگی برخوردار است. دو سال تحت عنوان بنیان فلسفی اندیشه شریعتی، کار پژوهشی کردم که امسال در یادنامه منتشر شد و این یکپارچگی را آن جا نشان داده ام.

ارشدی - لطفاً زیر ساخت این یک پارچگی را لا اقل عنوان بفرمایید.

محدثی - بله، این زیر ساخت بنیاد فلسفی است که من تحت عنوان تفکر پادلوگوس محور از آن نام می برم. در این نوع تفکر حقیقت در گزاره ها و کلمات نمایان نمی شود بلکه حقیقت در عمل خود را نمایان می کند. در این نوع تفکر، معرفت تقدّم دارد ولی عمل تفوّق دارد؛ یعنی خود معرفت هم باید در دنیای عمل محک بخورد و از دست آوردهای عملی برخوردار باشد و تصحیح شود.

ارشدی - یعنی این حکم را بر شریعتی در همه دوره هایش روا میدانید، حتی در دوره حسینه ارشاد؟

محدثی - بله، در همه دوره ها شریعتی متفکری پادلوگوس محور است.

قانعی راد - این بحث نوعی رویکرد فلسفی دارد که می شود بسطش داد مثلاً می شود گفت شریعتی یک پراگماتیست است، شریعتی یک اگزیستانسیالیست است، شریعتی یک سوسیالیست است ...

محدثی - الان توضیح می دهم. در مصادیق تفکر پادلوگوس محور همانطور که دکتر قانع راد به درستی نام می برند فلسفه های پراگماتیسم و مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم و اخیراً دیکانستراکشنیسم پادلوگوس محور هستند و هم خانواده هستند. بر مبنای این بنیان فلسفی، آن چه را که آقای قوچانی امر ادبی در آثار شریعتی می نامد، من برعکس آن را مبتنی بر مبنایی فلسفی می دانم. حتی نیایش های شریعتی را از همان آبشخور می دانم. مثلاً آن جا که شریعتی می گوید خدایا مرا از همه فضیلت هایی که به کار توده مردم نیاید، محروم ساز! مبنای فلسفی دارد؛ یعنی در واقع معرفتی را اشاره می کند که به رهایی بخشی کمک کند. یکی دیگر از مشکلات آقای قوچانی نحوه برخورد شریعتی با علمای شیعه و فلاسفه است که این نوع برخورد را توهین آمیز تلقی می کند. چرا شریعتی به بوعلی و حلاج نقد دارد؟ بر مبنای همان نگاه فلسفی است. چیزی که برای شریعتی اولویت دارد و انسان ها را در هر مقامی متمایز می کند، عمل آن ها است نه الزاماً فضیلت ها و فلسفه شان. اگر برای انسان سه ساحت عمده *being / knowing / doing* قابل باشیم یعنی همان دانایی، هستمندی، و قلمروی عمل و رفتار، شریعتی ساحت عمل را اولویت می دهد. این نگاه مبنای فلسفی دارد که همان پادلوگوس محوری است. متنی را از "رُرتی" می خوانم؛ به عنوان متفکری نوپراگماتیست: "در همه ما ضدلوگوس محوران امروزی، چه طرفداران دیویی، چه طرفداران دیویدسن، و چه طرفداران دریدا، حسی هست که به «نظریه یازده» [تر یازدهم مارکس در تزهایی به فویرباخ] ایمان داریم. ما دیگر سعی نمی کنیم، به آن مفهومی که ارسطو و هگل از «درک کردن» می فهمیدند، جهان را درک کنیم. نه از آن رو که می اندیشیم جهان غیرقابل درک است، بلکه بیشتر از این رو که بازتوصیف آن را، بیش از کوششی برای پی بردن به خصوصیات ذاتی واقعیت، به عنوان ابزاری برای تغییر فردی یا اجتماعی، تلقی می کنیم. اما انتخاب ما اکنون بین کوشش برای تغییر جهان یا تغییر خود است. غرق شدن در تغییر خودمان، کاری که کیر که گارد، نیچه و پروست انجام دادند، خودخواهانه، ناسالم و منحط به نظر می رسد. بنابراین، وقتی می بینیم که تلاش بسیاری را صرف این برنامه خصوصی کرده ایم، شرمسار می شویم" (رُرتی، ۱۳۸۴: ۳۰۵).

یعنی انسانی که درگیر تعهد اجتماعی نیست، به مردم توجه ندارد و دنبال تغییر جهان نیست، از نظر رُرتی دارای زندگی شرمسارانه است. همان چیزی که شریعتی تحت عنوان "پیویزیسم" از آن نام می‌برد. تمام این‌ها را آقای قوچانی فحاشی می‌داند. یک متفکر پادلوگوس محور مقایسه گاندی با علامه مجلسی را کوچک کردن گاندی می‌داند. چرا؟ زیرا برای چنین متفکری آنچه انسان را می‌سازد، عمل اوست و وقتی عمل گاندی و کسانی همچون علامه مجلسی را مقایسه می‌کنیم، گاندی در مقام انبیا است. بنابراین، اگر از زاویه درون‌متنی، بخواهیم قبول کنیم که آقای قوچانی دنبال حقیقت بوده است، من دچار شک می‌شوم. اگر از این منظر نگاه کنیم که ایشان می‌خواسته متن شریعتی را فهم کند (یعنی این‌طور فرض کنیم)، تصور می‌کنم که مقاله ایشان نشان می‌دهد نویسنده کسی است که در واقع آشنایی لازم را ندارد و گلچین می‌کند و حوصله تعمق در اندیشه شریعتی را ندارد و به اولین نشانه‌ها بسنده می‌کند برای قضاوت. به همین خاطر، تفسیرهای به شدت اشتباه ارایه می‌دهد. سابق بر این هم گفته‌ام به دلیل انبوه اشتباهاتی که در آثار آقای قوچانی می‌بینم نیازی نمی‌بینم که آثار ایشان را بخوانم. چون حوزه کار من جامعه‌شناسی دین است، هر آنچه نقد دین باشد را می‌خوانم. می‌بینم که اغلب کسانی که دین را نقد می‌کنند بر مبنای هرمنوتیک نفرت نقد می‌کنند؛ یعنی در دین هیچ چیز مثبتی نمی‌بینند. تولدی دیگر شجاع الدین شفاء را می‌خواندم؛ از کتاب چهارصد صفحه‌ای بیش از بیست صفحه آن را توانستم بخوانم. انبوهی از اشتباهات را در همان بیست صفحه کتاب دیدم. کسانی هم که فقط مثبت حرف می‌زنند، مثل اغلب آثاری که در حوزه علمیه منتشر می‌شود، بر مبنای هرمنوتیک شیفتگی از دین است. آن‌ها بسیاری از نقدهای جدی را که بر دین وارد است، نمی‌بینند. در مورد شریعتی هم همین‌گونه است: دو دیدگاه هرمنوتیک شیفتگی یا هرمنوتیک نفرت در این جا هم عمل می‌کند. در مورد آقای قوچانی هم از نظر من هرمنوتیک نفرت صادق بوده است.

ارشدی- میزگرد ما فرصتی است که در تیر این دو نوع رویکردی که دکتر محدثی نام بردند نمایم و به طور مصداقی از شریعتی حرف بزنیم. آقای قوچانی من بحث را روی به کار بردن اصطلاح "کشکول" از جانب شما همچنان نگه میدارم که نظراتان را با توجه به توضیحات دکتر محدثی و مبنای فلسفی که ایشان برای متون شریعتی قابل بودند و در ساحت‌های گوناگون این آثار یک جور یک پارچگی می‌بینند، بدانیم. با استناد به تحقیقاتی که روی آثار شریعتی داشته‌اید، پاسخ گوی نظر دکتر محدثی هستید؟

قوچانی - در صحبت‌هایی که مطرح شد، کشکولی از نقدها وجود داشت که دامنه بسیار گسترده‌ای دارد. به عبارتی در آن نقد مهرنامه هست، نقد سرمقاله هست، نقد مقاله قبلی هست، نقد دکتر نیلی و آقای طیبیان هست، نقد طیف لیبرال هم هست. اگر اجازه بدهید به گونه‌ای بحث را پیش ببرم که به درد شما هم بخورد. به نظرم دکتر قانع‌راد بحث را به جای اصلی بردند یعنی ماقبل مهرنامه و چیزی که بستر شکل‌گیری مهرنامه بوده است. به هر حال مهرنامه نهادی است که در هفت-هشت سال طی تجربیات مختلفی شکل گرفته. اولین شماره مهرنامه را با عکس سروش دباغ و احسان شریعتی شروع کردیم. اولین گفت‌وگوی با دکتر احسان شریعتی بعد از بازگشتش به ایران، توسط من در روزنامه هم‌میهن منتشر شد. می‌خواهم بگویم این طور نیست که با یک پیش‌فرض ایدئولوژیک از پیش تعیین شده‌ای که در یک پولیت بورو تصویب شده باشد، کاری انجام داده باشیم. هر اتفاقی افتاده در مسیر شدن بوده است، به قول دکتر بهشتی که در مورد دکتر شریعتی می‌گفت «متفکری در مسیر شدن»، واقعیت امر این است که ما هم در مسیر شدن بوده و هستیم. در باب مفهوم روشنفکری در سال ۱۳۹۲ در مهرنامه مقاله‌ای نوشته‌ام و به طور کامل نظرم را مطرح کرده‌ام. آن چه در این بحث به درد ما می‌خورد این است که باید کار روشنفکری را از طبقه روشنفکری جدا کرد. در این باره بابک احمدی کتابی تألیف کرده است. بابک احمدی هم در حلقه‌ای که دکتر قانع‌راد نام می‌برند، قرار نمی‌گیرد. معتقد هستم هیچ وقت کار روشنفکری تعطیل نمی‌شود. چه زمان انبیا- چنانچه برخی معتقدند اولین روشنفکران، انبیا بوده‌اند- چه دوران روحانیونی که در گیر بوروکراسی پیچیده نهاد روحانیت نشده بودند و چه اکنون که برخی از پایان روشنفکری صحبت می‌کنند، لاجرم ناگزیر از پرداختن به امور روشنفکری هستند -مطهری هم می‌گوید اگر طرفدار فلسفه هستید باید کار فلسفی کرد و اگر مخالف آن هم هستید باز هم باید کار فلسفی کرد- بحث پایان روشنفکری هم تنها مربوط به ایران نیست، این پایان‌ها و بحث‌هایی در این باره در دنیا حداقل پنجاه سال است که مطرح شده است. از دانیل بل گرفته تا دیگرانی که از موضع جامعه‌شناسی از پایان‌ها حرف زده‌اند. اما آن چه که می‌خواستم بگویم این است که به هر حال این تعبیر و اصطلاحاتی است که ما به کار می‌بریم تا بتوانیم با هم صحبت کنیم. ما روشنفکر را واجد یک مختصاتی می‌دانیم. اول ورود او به حوزه علوم انسانی است. ممکن است کسی انیشتین را هم روشنفکر زمان خودش بداند ولی من فکر می‌کنم انیشتین را زمانی که وارد حوزه علوم انسانی می‌شود و از علوم دقیقه فراتر می‌رود، می‌شود روشنفکر دانست. فروید هم وقتی درباره موضوعاتی فراتر از روانکاری صحبت می‌کند، به عنوان روشنفکر شناخته می‌شود. مسئله دوم، برخورد انتقادی و نقادانه است با کل موضوعات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و مسئله سوم، توانایی نویسندگی و قدرت بیان است و

مسئله چهارم، رفتار سیاسی ست در عین حال که ضدیت با قدرت دارد، اما آلترناتیو سیاسی هم در ذهنش وجود دارد و مسئله پنجم هم ضدیت با نهاد مرکزی قدرت است. روشنفکران در مقاطع مختلف بر خلاف این که ادعا می کنند فراحزبی هستند، از احزاب مختلف دفاع کرده اند. در کشور خودمان هم شاهد چنین روندهایی بوده ایم.

قانع‌ی راد - این ها که نظر ماست، شما که معتقد هستید روشنفکری پایان پیدا کرده، چه می گوید.

قوچانی - الان عرض می کنم، دوره اقتدار طبقه ای که با این عنوان وجود داشته باشد و واجد چنین مختصات باشد، سپری شده است و در حقانیت آن هم تردیدهای جدی به وجود آمده است. اما به این معنی نیست که ما این امور را رها کنیم، هر کدام از این امور و رفتارها در حوزه ای زنده است یعنی پرداختن به دانشوران و دانش یعنی همان چیزی که به عنوان علوم انسانی شناخته می شود، همچنان می تواند در محیط های علمی و آکادمیک وجود داشته باشد، هیچ کس نه منکر علم سیاست است نه منکر اقتصاد و سایر علوم انسانی. ممکن است شما بفرمایید دانشگاه ما واجد این صفات که من برشمردم، نیست که بتواند تولید علم یا نقادی علم کند اما من در پاسخ می توانم بگویم بخشی از این مشکل به دلیل ناکارآمدی نظام دانشگاه است که لازم است اصلاح شود ثانیاً آکادمی هایی بیرون از آکادمی های رسمی وجود دارد که کار جدی تری انجام می دهد. یعنی امر روشنفکری تعطیل نمی شود....

قانع‌ی راد - «روشنفکر عمومی» (Public Intellectual) به معنای این نیست که روشنفکر در باره همه موضوعات دانش دارد بلکه به این معنا است که او به مردم یا حوزه عمومی تعلق دارد. نیلی می گوید چگونه جلال آل احمد بدون داشتن تخصص در رشته اقتصاد «طرح تولید داخلی در مقابل کالای خارجی» را مطرح کرده است؟ نیلی می گوید «من که اقتصاد خوانده هستم با این جرات و جسارت نمی توانم در این خصوص و حل این تناقض و سیاست صنعتی صحبت کنم». همچنین بحث صمد بهرنگی در باره عیوب نظام آموزش و پرورش هم مورد ایراد قرار گرفته است. از نظر نیلی فقط متخصصین هستند که حق دارند در این گونه موارد صحبت کنند. او نقش روشنفکرانی چون آل احمد و صمد بهرنگی را به اوقات فراغت محدود می کند: «هستند کسانی که رمان می نویسند و شعر می گویند و صاحب مخاطبان فراوانی در عرصه عمومی نیز هستند. شاید خود ما نیز که محدود به یک حوزه تخصصی هستیم به این بحث ها علاقه داشته باشیم. مثلاً در وقت فراغت شعر و داستانی می خوانیم و از آن لذت می بریم!». به نظر او کسیکه شعر میگوید و داستانی نویسد و دغدغه های عمومیدارد نمیتواند در موضع رهبری فکری جامعه قرار گیرد. این متخصصان و حرفه ای ها هستند که می توانند چنین جایگاهی را به خود اختصاص دهند. اما به

نظر من متخصصان اساساً رهبران فکری خوبی برای جامعه نیستند هر چند راه رسم انجام امور را به تفصیل می دانند. از روشنفکران ایراد گرفته می شود که....

قوچانی - ایرادی که در این موارد گرفته می شود، به معنای بستن دهان آن ها نیست! اگر روشنفکر را نقد می کنیم به معنای نقد دانش نیست.

قانعی راد - به معنای نقد نوعی از دانش است. به معنای نقد دانش کل نگر است. شما معتقد هستید که عصر دانش کل نگر تمام شده است و همه باید جزئی نگر باشند. بعد آنها می گویند نباید آل احمد و صمد بهرنگی در این مقولات وارد می شدند چون در این زمینه تخصص نداشتند؛ این یعنی بستن دهان روشنفکر در مورد مهمترین مسائل جامعه یعنی اقتصاد و فرهنگ! شما روشنفکری را به عنوان یک صورت متمایز از عقل معاصر به رسمیت نمی شناسید؛ روشنفکر را به ادیب و سخنور و تجمع کننده احساسات و اهل ریسک در سیاست و اجتماع تقلیل می دهید! نیلی تصویری تحقیر آمیز از روشنفکری ارائه می دهد و می گوید: «شاید در گذشته روشنفکری مشتریان خود را داشت؛ مانند آن که در روستا ها طبیبانی وجود داشتند که هر کس مرضی داشت به آن ها رجوع می کرد و شفا می خواست اما این مسیر یادگیری در جامعه ما طی شد به طوری که مردم امروزه علاقه دارند در جزئی ترین مسائل به متخصصان پزشکی مراجعه کنند. در حوزه های دیگر از جمله علوم انسانی همین مسیر طی شده و اینکه اصرار کنیم برای روشنفکر جایی را تعریف کنیم، کار بیهوده ای است». نیلی روشنفکری را عقل عقب مانده و ناقص و رشد نیافته می داند که با طی مسیر به متخصص تبدیل می شود ولی از نظر من روشنفکری صورتی متمایز و خاص از اندیشیدن است. عقل روشنفکری، نقد دانش و راهبرد از حوزه ارزش ها و فرهنگ است. نقد متخصصین و سیاستمداران و دانشگاهیان از دیدگاه ارزش ها و منافع مردم است. نیلی با این سخن که «نقد ناچار است از روش خود تبعیت کند» تنها نقد تخصصی و روش شناسانه را می پذیرد و نه نقد از دیدگاه مردم و فرهنگ را. یکی از مولفه های روشنفکری فرا تر رفتن از نگاه های تخصصی و داشتن نگاه ارزیابانه، کلی نگرایانه و فرهنگی است.

قوچانی - نه! اجازه بفرمایید، ببینید آقای دکتر طبیبان کتابی دارند درباره «روش علم»، اصلاً این کتاب ربطی به علم اقتصاد ندارد. هایک هم کتابش را با فلسفه علم و فلسفه حقوق آغاز می کند. همه کسانی که در حوزه علوم انسانی تحصیل می کنند، ابتدا یک سری دروس عمومی را پاس می کنند. حتماً روش تحقیق یاد می گیرند، حتماً فلسفه علم باید بدانند....

قانع‌ی راد - ایراد، همین تخصص گرایی شماست. ساینسیسم یا علم گرایی و محدود کردن علم به کسانی که در دانشگاه هستند، ایراد دارد. متخصص الزاما روشنفکر نیست، نمی شود متخصص را جایگزین روشنفکر کرد....

قوچانی - من از گفت‌وگوی سیال استقبال می‌کنم ولی اگر اجازه بدهید طرح کلی بحثم را عرض کنم. کل اموری که برای روشنفکر تعریف شده، در جامعه می‌تواند متولیان روشن و مشخصی داشته باشد. این به معنای تعطیل کردن باب آزادی بیان و گفت‌وگو نیست کما این که مثلا در آمریکا یک هنرپیشه درباره جدی‌ترین مسائل روز صحبت می‌کند، هالیوود اصلا موضع سیاسی رسمی دارد. هیچ‌کس نه می‌تواند و نه می‌باید دهان آن‌ها را ببندد. جلال آل‌احمد‌ها و شریعتی‌ها در تاریخ ما وجود داشته‌اند و حضور دارند و هیچ‌کس هم نه می‌تواند و نه می‌باید که کتاب‌های آن‌ها را ممنوع کند ولی واقعیت امر این است که هر چه به سمت تخصص نه به معنای پوزیتیویستی مطلق کلمه برویم، می‌توانیم در حوزه‌های معرفتی دیگر هم این را قائل باشیم و ممکن است مبانی دیگری به قول دکتر محدثی داشته باشد و آن‌ها هم حق دارند، همانطور که دکتر قانع‌ی راد در مورد پراگماتیست‌ها صحبت کردند ...

قانع‌ی راد - امروز بر خلاف نظر شما حتی در مطالعات میان رشته‌ای و فرارشته‌ای از پایان تخصص به معنای محدود آن سخن می‌رود. حتی از وحدت علوم و بازگشت نگاه فراتخصصی و هولیستیک صحبت می‌شود و در کنار تخصص به فراتخصص هم نگاه می‌شود.

قوچانی - مطالعات میان‌رشته‌ای به معنای رد مطالعات تخصصی نیست. علم سیاست، علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، تاریخ فلسفه، حقوق این‌ها همه تعاریف، اشتراکاتی و شباهت‌های روش‌شناسی دارند. به هر حال کاری که من در این مقاله انجام داده‌ام، این است که دکتر شریعتی را به عنوان یک روشنفکر یا یک حکیم از منظر فلسفه سیاسی مورد بررسی قرار داده‌ام. حداقل من می‌توانم زاویه دید خودم را روشن کنم

قانع‌ی راد - شما می‌فرمایید درباره اندیشه سیاسی باید در دانشگاه صحبت کنیم! چرا روشنفکران نباید درباره وضعیت اندیشه سیاسی در جامعه خود حرف بزنند؟

قوچانی - در این مقاله که این را نگفتم، موضوع این مقاله چیز دیگری است .

قانعی راد- چرا در این مقاله هم شما همین را گفته اید. آن جا که تصویری که از روشنفکر ساخته اید، یک انسان مسلح است. شما نگفته اید که مثلا ما دو نوع روشنفکر داریم : یکی روشنفکر مسلح، دیگری روشنفکر غیر مسلح ! اساسا بین روشنفکری و مسلح بودن، روشنفکری و چریک بودن، روشنفکری و تروریست بودن در شماره های مختلف مهرنامه پیوند معنایی برقرار کرده اید و این است که ذهن روشنفکران را آزرده کرده است. خیلی از روشنفکران از رویکرد شما ناراحت هستند! ربط دادن ذات گرایانه روشنفکری به ترور و خشونت یعنی آغاز فرایند غیر سیاسی شدن جامعه و روشنفکرزدایی از جامعه.... البته بازاندیشی در روشنفکری مهمترین وظیفه روشنفکران و دانشگاهیان است

قوچانی- «روشنفکر مسلح» و «روشنفکر چریک» و «روشنفکر تروریست» سه واژه کاملا جداگانه هستند که می تواند مصادیق کاملا متفاوتی داشته باشد. در بحثی هم همین الان دکتر محدثی کردند به من کمک کردند تا جواب شما را بدهم آن جا که از روشنفکر عمل گرا صحبت کردند، اما اجازه بدهید من سیر بحثم را پیش ببرم. شما فرمودید بر اساس این پایان ها یکسری مواردی را هم اعلام می کنیم مثلا اینکه حوزه عمومی وجود ندارد یا مردم، جامعه، ایدئولوژی، سیاسی بودن، جنبش اجتماعی و.... اتفاقا من می خواهم بگویم هدف اصلی از این پروژه اندیشه سیاسی، قرار گرفتن هر چیز در جایگاه خودش است. به این معنا که امر سیاسی که مفهوم مورد نظر شماست، تقریبا در آرای روشنفکران مفقود است و در نظام فکری آنان موقعیتی به عنوان سیاستمدار وجود ندارد. تعبیری که ماکس وبر از سیاستمدار به کار می برد، تعریفی بسیار روشن و دقیق و کارکردگرایانه است که در غرب تاریخ و تعریف روشنی دارد. دموکراسی غرب با همه ایرادهایی که به آن وارد است، محصول تمایز پیدا کردن امر سیاسی از امر اجتماعی است و تعریف کردن یک نهاد برای آن. در جامعه ما هم البته این سابقه وجود داشته مثلا خواجه نظام الملک ها تا فروغی ها تا بازرگان ها تا خاتمی ها و روحانی ها نمادی از نهاد امر سیاسی یعنی نهاد سیاستمداران هستند .

قانعی راد- این ها که شما نام بردید، نیستند. من بنیاد حرف شما را قبول دارم، کاملا درست می فرمایید و من موافقم که سیاست به معنای وبری باید حرفه ای شود اما این ها که نام بردید در این دسته بندی جای نمی گیرند..

قوچانی- می خواهم عرض کنم آن چه وجود دارد، به معنای از بین بردن هیچ کدام از این حوزه ها نیست. حتما حوزه عمومی وجود دارد. اگر فرض بفرمایید به جای شریعتی یا آل احمد، شیخی جایگزین می شد که این شیخ

درباره همه موضوعات صحبت می‌کرد، چه نقدی بر او وارد بود؟ به نظر من شریعتی به دلیل قدرت خطابه‌اش و از موضع خطابه و سخنوری و منبری‌ها وارد این بحث‌ها شده است نه الزاما در حوزه روشنفکری. اگر امروز یک آخوند از این موضع راجع به همه چیز صحبت کند، حتما جامعه ما متعرض خواهد شد. حالا بحث کشکول این جا قابل پیگیری است. من در مقدمه مقاله‌ام آورده‌ام که کتاب‌های دکتر شریعتی، کشکول هستند. نگفته‌ام طرز تفکر او کشکولی است. به محدودیت‌های زمانی شریعتی هم به طور کامل اشاره کرده‌ام از جمله به این که در چهل و چهار سالگی در گذشته و نتوانسته کتاب‌هایش را تدوین کند و دیگران این کار را کرده‌اند و حتی دکتر وصیت کرد دیگران آثارش را بازنگری کنند. البته خدا را شکر که به نصیحت خود شریعتی عمل نشد چرا که کشکول‌تر از این می‌شد که امروز شده است! کتاب‌های دکتر واقعا کشکول است و من این بار که برای بار چندم آن‌ها را مرور می‌کردم، بیش از پیش به این مورد پی بردم. بیشترین چیزی که در کتاب‌های دکتر به کار می‌آید، فهرست اعلام است. یعنی از فهرست اعلام آن می‌شود دانست که چه چیزهایی در این آثار وجود دارد. واقعیت امر این است که شریعتی راجع به یک موضوع ده‌ها بار صحبت کرده است. من حتی به شوخی گفتم دچار الیناسیون شدم در آثار دکتر! چرا که انسان را به انزجار از تکرار و از خود بیگانگی ذهنی می‌رساند. به نظر من اگر قرار باشد کسی به شریعتی خدمتی کند، بازنگری در شکل تدوین (و نه محتوای) کتاب‌های اوست. «امت و امامت» یک کتاب کامل است لزومی ندارد ذیل یک مجموعه منتشر شود. اما من در همین مقاله تلاش کردم که شریعتی را از این وضعیت کشکولی در بیاورم. مثلا همین بحث امت و امامت را در مقاطع مختلف در کارهای دیگر او نیز دیده‌ام. برخی مانند آقای رضا علیجانی معتقد هستند امت و امامت یک پیشنهاد بوده و طبیعتا مربوط به یک مقطع سیاسی است که بعدها نظر او در این باره تغییر کرده است. اما من معتقد هستم که چنین نبوده است. چرا که در مقاطع مختلف در سنین مختلف و آخر عمر نیز باز روی این نظریه ابرام و اصرار داشته است. اصلا منبع الهام من در این مقاله همین یادداشت دکتر محدثی در روزنامه شرق بود که نوشته بودند باید از این گونه آثار شریعتی عبور کرد. یعنی وقتی دیدم به عنوان دوستدار دکتر چنین حرفی زده می‌شود، مهم است. من معتقد نیستم که شریعتی به هیچ وجه حرف منسجم و یک پارچه‌ای نزده، مثلا در یک پیام تلگرامی از دکتر محدثی در جواب به آقای ثقفی آمده بود که قوچانی معتقد است شریعتی ضد آخوند و روحانیت است. من به صراحت در این مقاله آورده‌ام که شریعتی ضد روحانیت نیست بلکه ضد روحانیت سنتی است و طرفدار روحانیت انقلابی. تفسیری که از روحانیت ارائه می‌دهد و مفهومی که ارائه می‌دهد این را به ما می‌گوید. تاکید می‌کنم مفهوم کشکول نقد کتاب‌های دکتر شریعتی است. نقد روش‌شناسی

شریعتی را به صراحت اعلام کرده ام. نکته دوم، من این بار خیلی روشن صحبت کرده ام. فکر کردم موضع بی طرفانه داشتن خواننده را دچار مشکل می کند، این که روشن کنم از کدام منظر به نقد شریعتی پرداخته ام، برایم مهم بوده. من خیلی عادت به پیچیده گویی هم ندارم. در مفهوم اخلاق و توهین، که خیلی هم البته از صحبت های دکتر محدثی استفاده کردم، از منظر یک روزنامه نگار و نویسنده سیاسی اگر من نوشته بودم که شریعتی پفیوز بوده، آیا به نظر شما این توهین تلقی نمی شود؟ شما به عنوان یک دوستدار شریعتی خیلی خوب ایشان را توجیه کردید اما برخورد من در این ماجرا نوعی برخورد حقوقی-سیاسی ست. تعریف حقوق کاملاً روشن است. یکی از مشکلاتی هم که ما اکنون با مسائل حقوقی جاری و ساری در حوزه مطبوعات داریم این است که به طور کلی می گوید «توهین به مقدسات» و آن را روشن نمی کند. اما در بحث حقوق لازم است که موارد کاملاً روشن باشد. وقتی شریعتی از منظر و فلسفه خودش به نتیجه می رسد که کسی که عمل نمی کند و فقط به حرف اکتفا می کند، خائن است و به درد نمی خورد و حتی پفیوز است، این تعبیری توهین آمیز است. می توانیم جلسات متعددی بگذاریم و من بگویم چرا معتقد هستم لیبرالیسم سیاسی بورژوازی بیشتر از سوسیالیسم یا مارکسیسم اسلامی به درد جامعه ما می خورد. من کسی هستم که در سال ۱۳۹۶ دارم صحبت می کنم و مخاطب من می گوید طرفدار یک انتخابات آزاد هستم به شریعتی مراجعه می کنم می فهمم که ایشان گفته است انتخابی که در آن فقط رای ملاک باشد و ارزش ها مهم تر از رای هاست، این اصلاً انتخابات نیست. خب این نگاه شریعتی نسبتی با اندیشه و مطالبه سیاسی نسل امروز من ندارد.

ارشدی-آقای قوچانی چرا این نظر شریعتی را مبنای تلاشی روش مند نمی دانید در این جهت که می خواسته است به جای حرکت گله وار در جریانی به نام انتخابات، دنبال سر زدن سوژه کنشمند و آگاه یا سیاسی باشیم؟ این اعتراض شریعتی از نظر شما هیچ مصداق اجتماعی، تاریخی و سیاسی برای امروز ندارد؟

قوچانی- اتفاقاً من راجع به همین موضوع می خواهم صحبت کنم. می فهمم که شریعتی ممکن است مفهوم آزادی را دنبال می کرده است، اما موقف من در این بحث روشن است. از این منظر یعنی انتخابات آزاد و نظام نمایندگی و... در امر سیاسی شرکت می کنم. از یک زاویه به علوم سیاسی نگاه می کنم. در اثبات این مقوله هم بارها صحبت کرده ام که چرا باید حاکم موقتی، مورد نقد و منتخب باشد. می فهمم شریعتی طرفدار یک شخص مستبد و دیکتاتور نبوده، به صفت شخصی ایشان این را می فهمم ولی موضوع مورد بحث من مدل سیاسی ایشان است. راجع به این صحبت می کنم که آیا نظامی که شریعتی طراحی کرده، ما را به دموکراسی و حکومت قانون می رساند یا نه؟

در ضمن فکر می‌کنم مقدمه مهرنامه خیلی جدی گرفته شده است. متأسفانه این مجله خیلی مهم شده و باری که بر یک مقدمه یا سرمقاله گذاشته شده، آنقدر زیاد است که تبدیلیش کرده به یک اتهام! ما یک مجله منتشر می‌کنیم که کارش تغییر جهان نیست بلکه تفسیریست که ارائه می‌دهد. اما من وقتی عضو یک حزب می‌شوم، حتماً به دنبال تغییر جهان هستم. نمی‌شود همه حوزه‌ها را در هم بیامیزیم. این به معنای تخصصی شدن نگاه ما است. به معنای طبقاتی شدن امور نیست، به معنای رده‌بندی و رتبه‌بندی است. ببینید کسی مثل دکتر جلایی‌پور هم جامعه‌شناس است هم عضو یک حزب سیاسی و هم ممکن است کار عام‌المنفعه هم انجام دهد. این امور می‌تواند از هم جدا باشد. به هر حال جناح چپ و راست از همه حتی از مارکس هم تعابیر خودشان را استخراج می‌کنند. دکتر محدثی شما به عنوان شاگرد علاقه‌مند به شریعتی می‌گویید باید از امت و امامت او عبور کنیم، شریعتی در طول چهل و چهار سال زندگی بسیار گفته و نوشته و او منتهی شده به یک انقلاب بزرگ ...

ارشدی- یعنی صرفاً شریعتی و آرای او منتهی شده به یک انقلاب بزرگ؟

قوچانی- نه بخشی هم آرا و نظرات دکتر بوده است که مقدمات انقلاب را فراهم کرده است. کتاب‌های دکتر همچنان هم منتشر می‌شوند. من یک نمونه روش‌شناختی مطرح می‌کنم. نمونه روشنفکر به نظرم «شاندل» است. حضور «شاندل» در آثار شریعتی. برای من عجیب است که چرا هنوز بعد از این همه سال بعد از مرگ دکتر کسی نمی‌پرسد این شاندل کیست؟

ارشدی- برای این که ماجرای شاندل را و مصداق حضورش را در آثار شریعتی دریافته بودند چیزی نبوده که پوشیده باشد. این نام برگرفته از واژه شمع در زبان فرانسوی در آثار شریعتی کارکرد روشنی دارد.

قوچانی- بله من هم می‌دانستم ولی بحتم حجیت این آدم است. اگر امروز دکتر قانع‌راد در کلاس‌های درس خودش به یک متفکر ناشناخته نامعلوم ارجاع بدهد، مورد پرسش قرار خواهد گرفت.

ارشدی- بله، قطعاً ... برای این که تکست دکتر قانع‌راد جای بر ساخت "شاندل" را ندارد. ساحتی را که شاندل در آن ساخته می‌شود باید در نظر گرفت.

قوچانی - ممکن است تفسیر دیگری بکنید بگویند ایشان خیال‌پرداز کویری عارف مسلکی بود که در ذهنش یک انسان متفکر نمادین شکل گرفته و ظهور پیدا کرده است. اما من که به قول دکتر قانع‌راد پوزیتیویست و لیبرال هستم از این منظر حق دارم که سوال کنم و پرسم که این چه خودشیفتگی‌ای است که دکتر شریعتی به خود ارجاع می‌دهد و آرای یک پروفیسور خیالی را به حجت قول و نظرش تبدیل می‌کند. حرف آخر هم این که باید بدانیم دلالت‌های سیاسی‌ای وجود دارد که مهم است. اگر کسی را به عنوان رهبر اپوزیسیون معرفی می‌کنیم، باید عناصر حاکمیت بودن او را نشان بدهیم. کار من این بوده یعنی نشان دادن این عناصر در آرای شریعتی. اگر کتاب‌های شریعتی دیگر منتشر نمی‌شد و به نحو ترویجی چاپ نمی‌شد! یعنی وقتی صحبت از نوشریعتی می‌شود، صحبت از این می‌شود که باید به شریعتی برگردیم، این جاست که مهم می‌شود و گرنه به عنوان سوژه تاریخی خیلی‌ها می‌پرسند اصلاً تو چرا به شریعتی پرداختی. می‌خواهم به صراحت عرض کنم من در مورد یک موضوع صد در صد سیاسی مقاله نوشته‌ام.

محدثی - به نظر من یکی از ویژگی‌های گفت و گو این است که شناخت بهتری از هم به دست می‌آوریم. گفت و گوی از نزدیک واقعا به شناخت کمک می‌کند. من می‌خواهم موضع خودم را نسبت به شریعتی بگویم. به نظر من شریعتی یا هر اندیشمند دیگری را ابتدا باید به عنوان سرمایه فرهنگی بدانیم و نکات ارزشمند آثار آن‌ها را بررسی کنیم. این که کدام‌ها را نگه داریم و از کدام موارد عبور کنیم. وقتی می‌گوییم از بخشی از آثار شریعتی باید عبور کنیم، از این منظر است. کسانی که شیفته شریعتی هستند، می‌خواهند تمام آثار او را توجیه کنند. سال‌هاست که من با این نگاه مخالف هستم. من نقدهای تندتری از نقد شما در کتابم بیان کرده‌ام. امیدوارم مطالعه بفرمایید. من به هیچ وجه در صدد توجیه شریعتی نیستم. ما مسؤول زبان و بیان خودمان هستیم و روشنفکر هم باید زبان پالوده‌ای داشته باشد و زبان خشونت‌آمیز می‌تواند منجر به عمل خشونت‌آمیز شود؛ حتی ناخواسته. بنابراین، من هم لفظ خشونت‌آمیز را مورد نقد قرار می‌دهم. ولی در این بحث مشخص می‌خواهم بگویم سویی اندیشگی سخن شریعتی را هم ببینیم و صرفاً به یک کلمه اکتفا نکنیم برای قضاوت.

قوچانی - ما این جا نیامده‌ایم که درباره‌ی آثار دکتر شریعتی کیفرخواست قضایی صادر کنیم. بیشترین دلیل طرح این نکات از جانب من این بوده که گفته شده من به دکتر شریعتی در آثارم توهین کرده‌ام. خواستم نمونه‌های توهین را نشان بدهم تا ببینیم توهین یعنی چه؟

محدثی - بله؛ من برای نمونه اسلام منهای روحانیت شریعتی را بیان می‌کنم و می‌گویم از جانب بسیاری دچار بدفهمی است. به همین خاطر مایل بودم در این باره اصلاً مقاله‌ای بنویسم و توضیح بدهم که اسلام منهای روحانیت، به معنای حذف روحانیت نیست. همان جا هم این جمله از دکتر مصدق آمده که "دکتر مصدق گفته اقتصاد منهای نفت و من می‌گویم اسلام منهای روحانیت". اگر اقتصاد منهای نفت به معنای حذف نفت است، اسلام منهای روحانیت هم به معنای حذف روحانیت است. ولی مراد این نیست. مراد مصدق این بود که اقتصاد تک پایه را نقد کند و بر تولید متکثر تأکید کند. به همین اعتبار هم شریعتی اسلام منهای روحانیت را به کار می‌برد. من این لفظ را قبول ندارم و از اسلام و رای روحانیت استفاده می‌کنم. تعبیر درست‌تری که بار منفی نداشته باشد، اسلام و رای روحانیت است.

ارشدی - دکتر محدثی اسلام و رای روحانیت تعبیر شماسست، شریعتی به صراحت از اسلام منهای روحانیت حرف می‌زند و دلیل مشخصی برای این تعابیر دارد. خوانش شریعتی به معنای تلطیف مصادیق او نیست. این که ما امروز چه اقتضائاتی داریم و چه محدودراتی به شریعتی مربوط نیست.

قانع‌ی‌راد - دکتر محدثی مشکل ما این جا شریعتی نیست، بلکه آقای قوچانی ست. شما بفرمایید با آقای قوچانی چه مشکلی دارید؟

محدثی - تأکید می‌کنم: من معتقدم کاش شریعتی تعبیر دیگری به کار می‌برد که برداشت خشونت‌آمیز از آن نمی‌شد ولی تفکر او را در این جا از او می‌پذیرم. او معتقد است کسانی که از دین صحبت می‌کنند، باید متکثر باشند. نه فقط یک گروه بگویند حقیقت دین را من فقط اعلام می‌کنم و دیگران حتماً باید از صافی ما عبور کنند تا از دین صحبت کنند. در جاهای مختلفی شریعتی در متنش این را مطرح می‌کند. بنابر این هر جا لازم است، باید یک اندیشه را بازسازی کرد. اگر بخواهم صادقانه صحبت کنم احساس من این است که آقای قوچانی دنبال گزکی می‌گردد تا اتهامی به شریعتی بزند. من نقد سروش را به شریعتی می‌خوانم. اگر این نقد را بخوانید متوجه می‌شوید که سروش نسبت به شریعتی محتاط نظر می‌دهد. در ابتدا هم مطرح می‌کند ممکن است تعابیر دیگری نسبت به شریعتی وجود داشته باشد. اما آقای قوچانی بسیار جزمی اعلام می‌کند که تعبیر این است. احتیاط لازمی را که از یک محقق انتظار داریم، در کار ایشان نیست. من این جا مطرح می‌کنم که چرا نوشته‌های شما را در این باره معتبر نمی‌دانم؛ نه فقط در این مقاله که در نوشته‌های دیگران هم. من به عنوان مخاطب شما می‌گویم نوشته‌های شما "بزن

در رویی "است نه محققانه! مثلاً شما می‌گویید شریعتی از نهضت سلفی دفاع کرده است. بعد نهضت سلفی را با نهضت سلفی بنیادگرایانه امروز یکی می‌گیرید. این جا لفظ مشترک را در نظر می‌گیرید و این دقت را اعمال نمی‌کنید که سلفی شریعتی یک نهضت پیرایش‌گرایانه است. یک نهضت پیرایش‌گرایانه فرق دارد با نهضت سلفی بنیادگرایانه! من متن شریعتی را می‌خوانم: "به‌راستی نهضت سلفیه به رهبری سیدجمال و عبده چه کرد؟ اسلام در مسیری که این نهضت آغازگر آن بود چه‌ها بدست آورد و در عین حال چه کمبودهایی داشت؟ در یک کلمه آنچه نمی‌توان تردید کرد اینست که اسلام در عصر ما رنسانس خویش را با سید جمال آغاز کرد. و این کاری کوچک نیست، که به تعبیری همه چیز است یا شروع همه چیز است. [...] و اما در وجهه علمی کار: سیدجمال، و بدنبال او عبده، بزرگ‌تریم گامی که برای نخستین بار در عصر ما برداشتند، کوشش در راه عقلی کردن بینش مذهبی بود و، چنانکه گفته شد، حتی علمی کردن کلام و تفسیر و احکام، بگونه‌ای که این دو را میتوان مؤسس کلام جدیدی شمرد، که بجای پیوند با فلسف یونان، منطق ارسطو و مکتبهای حکمت قدیم و علوم باستان، علوم جدید، فلسفه‌های جدید و فرضیات علمی اروپای قرن نوزدهم را زیربنای منطقی و استدلالی کلام کردند. این کار اثر بزرگی در تضعیف قدرت ارتجاع، اختناق، کهنه‌گرایی و نابودی خرافات مذهبی و میل به کهنه‌پرستی، جمود و انحطاط که بویژه در این عصر به اوج رسیده بود و اسلام را زندانی جهل و جمود ساخته بود، داشت و در عین حال از نظر علمی و اجتماعی نیز، پایه‌های تحول، حرکت و خلاقیت و پیشرفت را در جامعه‌های اسلامی و آشنایی اندیشه‌های مسلمان را با افکار، عقاید، زندگی، صنعت و بطور کلی فرهنگ و تمدن عصر ما ریخت" (شریعتی، ۱۳۸۱، م. آ ۲۷: ۲۴۲-۲۴۱). من ندیدم که شریعتی از کسی فقط تعریف کند. یعنی حتی وقتی از آیت الله خمینی هم تمجید می‌کند، در عین حال نقد هم می‌کند. دوسویه صحبت می‌کند. پس با توجه به متن شریعتی، نهضت سلفی مورد نظر شریعتی، یک نهضت رنسانس است نه نهضت بینادگرا. شریعتی درباره سیدجمال و عبده به عنوان کوشش گران "عقلی کردن بینش مذهبی" حرف می‌زند. آیا داعش و القاعده دنبال عقلانی‌سازی تفکر دینی هستند؟ نقد شریعتی به عبده هم قابل تأمل است؛ از این بابت که معتقد است عبده آن قدر دین را تفسیر مدرن کرد که نوعی تجددمالی رخ داد. در واقع، کار عبده را خالی از افراط و مبالغه کاری نمی‌داند و افراط در مدرنیزه کردن اسلام را مورد نقد قرار می‌دهد.

مورد دیگر این نگاه شریعتی است که می‌گوید شیعه یک حزب تمام است. آقای قوچانی می‌گوید این معنای امروزی از حزب است که شریعتی درباره آن سخن می‌گوید. در حالی که شریعتی می‌گوید من به معنای امروزی

از حزب صحبت نمی‌کنم بلکه می‌گویم در تفکر شیعی، در نهضت شیعی، ویژه‌گی‌هایی وجود دارد که انسان‌های شیعی را در هر جای جهان با هم پیوند می‌زند. اگر مثل یک حبل‌المتین به این تفکر متکی باشیم، می‌توانیم همدیگر را پیدا کنیم. چنان‌که معتقد است کسانی که پادلوگوس‌محور هستند یا به عبارتی اهل عمل هستند، یک خانواده هستند. از قول قرآن می‌گوید ای نوح ما دو خانواده بیشتر نداریم، کسانی که اهل عمل صالح هستند و کسانی که عمل سیئه انجام می‌دهند: "در تمام بشریت، در طول زمان و عرض زمین، فقط و فقط دو تا خانواده است و دو تا ذریه و نژاد و تبار، عمل صالح و عمل فاسد! هر انسانی که یک «عمل صالح» است، اهل بیت تو است ای نوح!" (شریعتی، ۱۳۵۹، م.آ/۹: ۲۲۹-۲۲۸).

اگر از حزب تمام صحبت می‌کند، به معنای حزب سیاسی امروزی نیست. مشخصاً می‌گوید برای دعوت روشنفکر امروز ما نیازی به رنگ‌آمیزی تجددمآبانه اسلام نداریم. این‌جا تعبیر قرآنی حزب الله است که شما آن را وصل کرده‌اید به حزب الله جمهوری اسلامی! این نوع تفسیر، فاجعه‌بار است. مورد سوم هم این که آقای قوچانی شتاب‌زده و بی‌تخصص نسبت به متن شریعتی برخورد کرده، نقدی ست که به شریعتی وارد می‌کند و می‌گوید شریعتی طرفدار خلافت عثمانی است. این نقد را در زمان حیات شریعتی هم به او وارد کرده‌اند. باز هم به متن شریعتی ارجاع می‌دهم: "در اسلام شناسی جمله اول مقدمه کتاب را این گونه شروع کرده‌ام که: «از مارس ۱۹۲۴ و با شکست عثمانی، اسلام به عنوان یک قدرت نظامی و سیاسی در برابر غرب درهم شکسته شد، و استعمار راهش برای هجوم به شرق و بخصوص کشورهای اسلامی هموار گردید ...". یکی از همین روشنفکران [...] در کتابش، چند صفحه فحاشی و حکله به من که، تو از عثمانی دفاع کرده‌ای! و بعد تمام کتاب تاریخ دبستان را در نوشته‌اش خالی کرده عثمانی، کی تشکیل شد و کی بود؟". وقتی که این‌ها را می‌خواندم با خودام فکر می‌کردم انگار شریعتی دارد به قوچانی و امثال قوچانی پاسخ می‌دهد. شریعتی می‌گوید من در مقابل استعمار غربی است که از عثمانی دفاع می‌کنم. از این منظر است که شریعتی می‌گوید کاش صفویه در مقابل عثمانی قرار نمی‌گرفت. او در دفاع از عثمانی حرف نمی‌زند بلکه از بغض معاویه است که از حبّ عثمانی حرف می‌زند و وقتی شما بنیادی به مطالب نمی‌پردازید، به نظر من دچار تفسیرها و خطاهای بسیار فاحش می‌شوید. این سه نمونه را از میان ده‌ها نمونه از متن آقای قوچانی، محض اطلاع آوردم که مصداقی صحبت کرده باشیم.

قوچانی - به چهار موضوع اشاره کردید و یک مقدمه هم دارد. می‌فرمایید که با عنوان اسلام منهای روحانیت شریعتی موافق نیستید، باز هم استفاده کردم و به نظرم این تفکیک خوبی‌ست. اما چرا شریعتی این تعبیر را به کار می‌برد؟ این تعبیر جا می‌افتد و حتی تبدیل به ضرب‌المثل می‌شود و اصلاً یکی از کلیدواژه‌های شریعتی می‌شود. شریعتی روشنفکر عرصه عمومی بود و یکی از مصادیق روشنفکر عرصه عمومی روزنامه‌نگاری و ژورنالیسم است. به نظر من شریعتی به دلیل همین موقعیت ادبی و سخنورانه است که مورد توجه واقع می‌شود. این مورد توجه واقع شدن هزینه‌ایست که متفکر برای عمومی شدن اندیشه‌اش می‌پردازد. اگر می‌توانستم در مهرنامه برای مقاله‌ام نه تیر می‌زدم نه سوتیتر که خواننده مجبور شود کل مطلب را بخواند و خودش تیتراش را بزند. ببینید چرا احمد فردید به اندازه آل احمد شناخته شده نیست، با این که ممکن است بحث‌های جدی‌تری از او داشته باشد، دقیقاً به همین خاطر است که جلال با عنوان‌های ژورنالیستی برای عمومی شدن یک اندیشه آشناست. این مقدمه شما بود و اما سه مثالی که مطرح کردید را در ادامه پی می‌گیرم. اول درباره حزب صحبت می‌کنم. اتفاقاً در همین مقاله‌ام این جمله‌ای را که شما از شریعتی فاکت دادید درباره حزب آورده‌ام. شریعتی حزب امروزی را رد نمی‌کند بلکه حزب بورژوایی لیبرال را رد می‌کند و آن چه را جایگزین می‌کند، حزب‌الله قرآن نیست بلکه حزب واحد توحیدی است. حزب‌الله قرآن یعنی هر کسی که شهادتین بگوید و به صف دوستان‌الله پیوندد، یعنی هر موحدی! به این تعبیر یک سکولار هم حزب‌الله است تا زمانی که از دین خارج نشده باشد. اما حزب‌الله امروز و شریعتی و جریان‌های چپ اسلامی که می‌تواند مثلاً فرقان هم باشد، یک حزب اندام‌وار بوروکراتیک تمام‌عیاری‌ست که من نشان داده‌ام به چه میزان شبیه حزب جمهوری اسلامی ابتدای انقلاب است. ممکن است شما بگویید فقط حزب جمهوری نبود، جنبش مسلمانان مبارز هم بود، گروه آرمان مستضعفین هم بود- گرچه هیچ وقت فرصت پیدا نکردند که اندیشه شریعتی را به ساختار تبدیل کنند چون این کار سرمایه هم می‌خواهد- یک بخش از مقاله من بررسی نحوه تبدیل شدن اندیشه شریعتی به اندیشه بهشتی است. بنابراین من به این موضوع اشاره کرده‌ام و در ضمن گزینشی هم برخورد نکرده‌ام. سال ۱۳۷۷ مجله‌ای منتشر می‌کردیم به نام گوناگون. در سن نوزده سالگی مقاله‌ای نوشتم در نقد امت و امامت شریعتی، من سال‌هاست با متون شریعتی زندگی می‌کنم و فقط هم یک بار آن‌ها را نخوانده‌ام که بارها در طول سال‌های متفاوت مرور کرده‌ام. بحث دیگر هم اتحاد اسلام عثمانی را مطرح کردید که اتفاقاً برخلاف روشنفکر مستفرنگ غرب‌زده جمله دکتر را هم آورده‌ام، معتقد نیستم که شریعتی پان‌ترکیست است، نظریه اتحاد اسلامی شریعتی را نقد کرده‌ام. من قایل به مفهومی یکپارچه با عنوان جهان اسلام نیستم این مفهومی شرق‌شناسانه و غرب‌زده

است که شرق‌شناسان ساخته‌اند. جهان اسلام به چه معنایی است؟ آیا از اندونزی تا مغرب تا آذربایجان تا عربستان و حجاز یک فرهنگ داریم؟ ما احتمالاً یک دیدگاه مشترک در دین داریم آن هم در اصول. در فروع دین به قدری اختلاف داریم و متفاوت هستیم که نمی‌شود از آن گذشت. این‌ها به تاریخ، فرهنگ، اقلیم، اندیشه و خیلی چیزهای دیگر مربوط است. مثلاً می‌دانید که اسلام مغولی چقدر تضاد دارد با اسلام مغربی! می‌تواند زمین تا آسمان زمینه‌های تفاوت داشته باشد. این‌ها هم نظریه مونتسکیو قرن هجدهمی نیست، نظراتی است که می‌شود درباره‌اش فکر کرد. مثلاً شما اشاره می‌کنید به این ایده که اگر عثمانی با صفویه همکاری می‌کرد، در مقابل استعمار غرب می‌ایستاد، می‌خواهم بپرسم اصلاً چنین چیزی ممکن بوده است؟ همه این موارد به تحقیق و پژوهش دقیق نیاز دارد. چرا این‌ها را پیش‌فرض می‌گیرید؟ چرا فکر نمی‌کنید اگر صفویه کاری را که کرد، نمی‌کرد، اکنون ما یا به زبان ترکی حرف می‌زدیم یا به زبان عربی، چه بسا چیزی به نام ایران هم اصلاً وجود نمی‌داشت! از همین منظر است که وقتی می‌شنوم برخی می‌گویند ما «ملی-مذهبی» هستیم و دکتر شریعتی هم به عنوان نماد این مدعا شناخته می‌شود؛ احساس می‌کنم مفهوم ملی را درست درک نکرده‌اند. نه به این معنا که از شریعتی نمی‌شود کدهایی برای ملی‌گرایی استخراج کرد، به‌خصوص بعد از آزادی از زندان که هوشمندانه سعی می‌کند با نظام سلطنتی پیوندی برقرار کند-مثل خیلی از روشنفکران- تا بتواند ادامه حیات بدهد، از همین جا می‌خواهم نقد روش‌شناختی ارایه دهم به بحث دکتر محدثی. من یک سری جملات آورده‌ام، شما هم یک سری جملات دیگری را آوردید. دقیقاً این برخورد کشکولی‌ست. چیزی که ما باید به دست آوریم روح مطلب است. اولین نقد من به دکتر مقاله‌ای بود در سال هشتاد در روزنامه همشهری به «اسلام بوعلی، اسلام ابوذر». آقای اشکوری هم این مقاله مرا نقد کرد و مطلبی نوشت. آن جا به من گفتند یک چیز موهومی را مورد نقد قرار داده‌ام. من در سال‌های اخیر سعی کردم متن‌محور باشم و از متن هم گزینش نکرده‌ام. گزینش لاجرم به وجود می‌آید اما گزینش‌هایی کردم که در نهایت مثل قطعات پازل به یک شکل کامل در بیاید. در قطعات این پازل یک جاهایی ستایش تشیع، ستایش ایران، ملی‌گرایی و حتی لیبرالیسم در می‌آید، من حتی در آثار دکتر در ستایش لیبرالیسم مطلب می‌آورم نه به این معنا که ایشان طرفدار لیبرالیسم بوده است. نکته آخری که به بحث ما هم کمک می‌کند، بنیادگرایی و سلفیه است. سال ۹۴ که مقاله پروتستانیسم را نوشتم، بعد از آن مناظره‌ای داشتم با آقای ابراهیم فیاض که متأسفانه خبرگزاری مهر آن را خیلی نامنصفانه و نادرست منتقل کرد و باعث شد همیشه پرهیز داشته باشم از گفت‌وگوی شفاهی. فکر می‌کنم هم باید تلقی‌مان را از شریعتی اصلاح کنیم هم از مفهوم سلفی‌گری. الان سلفی‌گری از منظر مردم چه مفهومی دارد؟ آیا داعش یک جریان صرفاً جانی و

آدم کش است؟ هیچ مبنای فکری ندارد؟ هیچ نظریه دینی و اجتماعی و سیاسی ندارد؟ من چنین فکر نمی‌کنم، روشنفکری را مقدس نمی‌دانم که اگر کسی بود دست به جنایت نمی‌زد بلکه گاه روشنفکران هم جنایتکار می‌شوند مثل داعش! اما دقیق‌تر بگویم. داعش روشنفکر نیست اما در طرز تفکر داعش ریشه‌های روشنفکرانه وجود دارد. به چه معنی؟ ببینید ما مکتب تفکیک داریم، مبنای طرز تفکر این مکتب فکری ضدیت با فلسفه است. روشن بگویم ضدیت با فلسفه ارسطویی است. فلسفه ارسطویی و نفوذش در جهان اسلام و شکل تعدیل شده‌اش تفکیک فلسفه از دین و عرفان است. اما شکل رادیکال آن همین است که کسی به نام مامون در جهان اسلام پیدا شد و دارالحکمه تشکیل داد و آثار فلسفی را ترجمه کرد در مقابل مکتب اهل بیت. مکتب اهل بیتی که مبنای آن علم معصوم بوده و به ما رسیده است. این طرز تفکر مشابه همان چیزی است که در جهان اهل سنت هم وجود دارد، مثلاً ابن تیمیه و دیگران ضد عقل نیستند بلکه ضد فلسفه‌اند، ضد ارسطو هستند. چون رنسانس ما با آن‌ها در جهان اسلام تطابق تاریخی ندارد، فقط اشتراک لفظی دارد. دکتر شریعتی معتقد است این‌ها با هم اشتراک دارند: لوتر، کالون.... من به عنوان کسی که علاقه‌مند به شریعتی بود با همین نگاه رفتم و هم لوتر را خواندم هم کالون را خواندم و هم پیوریتن‌های انگلیس را... شناخت ما از این بنیادگرایی که در دنیای غرب وجود دارد، ناقص و ناتمام است. بنیادگرایی یک جنبش جدی بر مبنای دغدغه‌های جامعه بوده است، برای رهایی از روحانیت طبقاتی و از همان دینی که خیلی پر پیرایه‌اش کرده بودند، اتفاقاً این‌ها همان پیرایش‌گران اولیه بوده‌اند. البته گرایش‌های دیگری هم به جز پیرایش‌گری وجود دارد اما در عین حال نهضت‌هایی برای احیاء دینی بوده‌اند. به نظر من مطالعات بنیادگرایی حساس است. من هرگز نمی‌گویم که شریعتی بنیادگراست، نه به لحاظ خلیات شخصی ایشان و نه به عنوان مبنای فکری، اما تلقی‌ای که از سلفیه وجود دارد به عنوان یک نهضت مترقی، در نهایت در غرب به مسیر دوگانه رسیده و هم بنیادگرایی حاصل شده و از یک طرف هم تجدد در آمده. خیلی‌ها هم همین موضوع را نقد می‌کنند و می‌گویند از جریانات روشنفکری نوعی جریان ناب‌گرایی و خلوص‌گرایی حاصل می‌شود که قاتل آزادی است. همین الان در آمریکا ریشه رفتار کسی مثل ترامپ را که البته اصلاً انسان متدینی نیست، در پروتستان‌تسم خواهیم یافت. در مقابل او یک حزب دموکراتیک ایستاده که اکثریت آن گفتمان کاتولیک دارند، گفتمان کاتولیک به عنوان یک نماد ارتجاعی شناخته می‌شود و دکتر شریعتی و روشنفکران دینی روحانیت ما را فقط به کاتولیسم تشبیه می‌کنند، در حالی که می‌دانیم ژزوئیت‌ها آنجا به وجود آمده‌اند که در مقابل طرز تفکر پروتستانی به بازنگری پرداخته‌اند، دقیقاً مثل آیت‌الله منتظری. آیت‌الله منتظری به شدت فردی سنتی بود اما در اثر همین تعاملات و گفت‌وگوها به یک نوع

بازنگری پرداخت. تاکید می‌کنم بنیادگرایی الزاما توهین نیست، باید ریشه‌های تفکر را نشان بدهیم. وقتی اولین قیام داعش، علیه روحانیت است و ضد فقه و شریعت ایدئولوژیک، نگاهشان به غرب شباهت زیادی دارد به روشنفکرانی که غرب‌ستیزی دارند یا حتی در تفسیری که از مفهوم عدالت دارند. من راجع به یک سری مطالعات تطبیقی نه انطباقی صحبت می‌کنم.

قانعی راد-بحث اخیر شما بسیار قابل تأمل است که چگونه روشنفکران به شیوه پارادوکسیکال طی تاریخ به خاطر رهایی و آزادی، فاجعه آفریده اند. این را در استالینسم هم می‌بینیم، تراژدی روشنفکری چیزی است که باید نسبت به آن آگاه باشیم و این را بدانیم که بسیاری از فجایع جهان را ممکن است که روشنفکران ایجاد کنند. از یک طرف کسی مثل ماکس وبر می‌گوید پروتستانسیسم موجب توسعه جهان سرمایه داری و عقلانیت شده، از یک طرف هم برخی محققان نشان می‌دهند که چگونه ریشه خشونت های مدرن حتی جنگ جهانی اول و دوم اصلا در نگاه لوتر نسبت به جهان است که در اصل برای آزاد کردن انسان از تسلط کلیسا و وساطت کشیش بین انسان و خدا بوده است. این دقیقا کاریست که روشنفکر می‌کند و تأمل می‌کند در ریشه افکار و اتفاق ها و این همان چیزی ست که ما هم به آن نیاز داریم. آقای قوچانی را یک بار به عنوان یک فرد می‌شود دید، یک بار هم از درون یک پارادایم. من این جا ایشان را در آن پارادایم می‌خواهم ببینم. پارادایمی که از پایان روشنفکری صحبت می‌کند، اما می‌بینم حرف های روشنفکرانه خوبی می‌زنند! این جا می‌مانم به ایشان چه بگویم؟ شما که چنین تأملات روشنفکرانه ای دارید، چرا ژانر روشنفکری را مردود می‌دانید؟ روایت شما هم در این مقاله از شریعتی، یک روایت ساده سازانه است که به معنای بد کلمه وجه روشنفکری دارد. همان وجهی که فاجعه می‌آفریند. مفهومی ساخته اید که جا بیندازید و این کاملا رفتار تراژیک روشنفکرانه است. متونی وجود دارند که کل انقلاب اسلامی را بر مبنای حاکمیت مشی حزب توده تحلیل می‌کنند. متونی وجود دارند که کل انقلاب اسلامی را بر مبنای توطئه آمریکا تحلیل می‌کنند؛ شما هم شریعتی را قهرمان کل انقلاب اسلامی دانسته اید. حزب الله و حزب جمهوری و مفهوم حکومت اسلامی و ... همه را از نظر شما شریعتی آفرید! این نوعی ساده سازی از شریعتی ست که در پس آن نقد می‌کنید. وقتی به این همه توجه شود، متوجه می‌شویم که شما دنبال چه هستید. ما هر کدام به نحوی دنبال این هستیم که زمانه خود را باز سازیم و تغییر ایجاد کنیم. همان طور که شریعتی می‌گفت به میراث فرهنگی تان نگاه کنید و بعد جهانتان را بسازید! ما هم به عبارتی همین کار را می‌کنیم که خیلی هم خوب است؛ ولی آقای قوچانی روایت و

مدلی سیاسی از شریعتی ارایه می دهد که طرفداران اش از آن عبور کرده اند. شریعتی قدیمی را ایشان بازنمایی می کند. الان شریعتی تازه تری وجود دارد. خوب است آقای قوچانی «اندیشه های نوشریعتی» را نقد کند. روایت های جدید تر از اندیشه های او را نقد کند. ولی این که صرفاً یک روایت خشن بسازید و بعد آن را نقد کنید، یک سویه است. در نقد خوب است روش هرمنوتیک انتقادی پیش بگیریم. زمانه شریعتی و خود شریعتی را بفهمیم و درک کنیم همان طور که ما الان لازم است شما را و زمانه شما را درک کنیم و بفهمیم که در چه شرایطی کار می کنید و ارزش کارتان را هم ببینیم با این که جنبه های منفی آن را هم بازگو می کنیم. این منش هایی که مبنای نقد شماست در زمانه شریعتی خشونت به آن صورت تلقی نمی شده است. حتی وقتی سراغ بازرگان یا سراغ مطهری هم بروید، جهاد را به عنوان راهکار خشونت آمیز نفی نمی کنند. این که به عنوان روشنفکر مسلح سراغ شریعتی می روید، باید معلوم باشد به چه معنایی روشنفکر مسلح است و به چه معنایی می توانسته روشنفکر مسلح نباشد؟ با تعریف من روشنفکر مفهوم خود را در هر زمانه ای مورد چالش قرار می دهد. یک نوع خودشناسی و شکل گیری مجدد جامعه را سامان می دهد که نه سیاستمدار نه تکنوکرات و نه دانشگاهی به معنای درون پارادایمی و حرفه ای آن هیچ کدام ظرفیت و توانایی انجام این گونه کارها را ندارند. این کار روشنفکر است که با مشارکت در جنبش های اجتماعی و یا طرح مفاهیم تازه، سوژه سازی می کند. یعنی مردم را به سوژه ها و نیروهای اثر گذار تبدیل می کند. روشنفکر با درک حساسیت ها و شرایط خاص تحول و تغییر تاریخی به مردم می گوید که سبک دیگری می توان زندگی کرد و راه دیگری نیز وجود دارد؛ روشنفکری ممکن است در طرح مساله و راهبرد دادن اشتباه کند، ولی شکی نیست که ما به چنین ژانر فکری نیاز داریم. به هر حال لازم است که شما موضع تان را راجع به روشنفکر روشن کنید. چرا باید تفکر را به دانشگاه محدود کنیم؟ پشت این نگاه همان شاه-فیلسوف ایستاده است. وقتی می گوئیم دانشگاه باید بیندیشد و همه چیز را تعیین کند، جامعه زدایی و سیاست زدایی رخ می دهد. مردم و گروه های اجتماعی باید بتوانند حرف بزنند و نگاه نخبه گرایانه در نهایت نه تنها حذف روشنفکری ست که حذف حوزه عمومی را هم در پی خواهد داشت. یک نوع بنیاد گرایی جدید در این نگاه وجود دارد. نه لزوماً در نگاه شخص شما بلکه در پارادایمی که شما از آن جا به مساله نگاه می کنید. من می ترسم جای «روشنفکران مسلح» را «متخصصان مسلح» بگیرند! متخصصان بنیاد گرایی که به نام تخصص، صورت های دیگر اندیشه و تفکر را حذف می کنند و دهان ها را می بندند! تبدیل کردن دانشگاه به نهاد اقتدار که برخی در غرب از پایان دانشگاه حرف می زنند-البته من به پایان دانشگاه معتقد نیستم فقط می گویم این بحثی ست که مطرح شده-بحث پابان بوروکراسی و

پایان سیاست نهادین و مبتنی بر تحزب هم مطرح است. حالا درست زمانی که این پایان ها مطرح شده، از پایان روشنفکری سخن می گوید. الگوی شما مربوط به اوایل قرن بیست است. الگوی دکتر نیلی هم کهنه است. بنیادگرایی که در آینده ما را تهدید می کند، از اندیشه های شریعتی برنمی خیزد چون این اندیشه در طی چهار دهه اخیر از سوی مخالفان و مهمتر از آن از سوی شاگردانش نقد و پالوده شده است. بنیادگرایی آینده، ما را از سوی «متخصصان مسلح» و به ویژه اقتصاددانان تک بعدی و مهندسان ابزار گرا تهدید می کند؛ این نگاه است که باید تعدیل و تلطیف شود و با آن وارد گفت و گو شویم. من با توجه به مفهومی که شما ارایه می دهید نگران زایش متخصص مسلح می شوم به عنوان بنیادگرایی جدید. شریعتی کاری را که لازم بود کرد و امروز هم توسط فرزندان فکری اش نقد می شود و کسانی که شریعتی را خوانده اند، صحبت از نوشریعتی می کنند، یعنی چه؟ یعنی تجدید نظر روی شریعتی. نوعی رویونیسم در اندیشه شریعتی.

ارشدی - لازم است این جا پاسخ آقای قوچانی را نسبت به بحث و موضع دکتر قانع را بدانیم. فقط این نگرش هم که نوشریعتی، شریعتی را رویزیون می کند پرسش برانگیز است و لازم است به آن بپردازیم.

قوچانی - درباره مفهوم نوشریعتی می خواهم عرض کنم من هم پرسش ایشان را دارم. یعنی خیلی معلوم نیست که تعریف نوشریعتیسم چیست؟ تا تعریف کنند دوستان، فعلا بر اساس آن چه به طور پراکنده ارایه شده در این باره صحبت می کنیم. در ضمن معلوم هم نیست این پرچم دست کیست؟ این پرچم از یک جهت دست علاقه مندان و شاگردان شریعتی ست که در حال عبور از مفاهیم سیاسی و عینی دکتر هستند مثل امت و امامت و بخشی از آرای دیگر که در صدد پیدا کردن ریشه هایی برای این اندیشه هستند، مثل بحثی که پیرو رویکرد پادلوگوس محور شد و دوباره خلق چیزی دیگر. من با هر پروژه ای که نام «نو» بر خودش می گذارد و در عمل به بازگشت منتهی شود، که لب کلام بنیادگرایی ست، مشکل دارم. همانطور که دکتر اباذری صحبت از بازگشت به شریعتی می کند. احساس من از این نگاه بازسازی نیست

ارشدی - به این دلیل که دکتر اباذری در ارایه این نظر هیچ ساحتی را نساختند و نظرشان فقط در حد چند سطر باقی مانده، نمی شود صرفا این تک جمله را خیلی جدی گرفت و مبنای بحث تازه ای قرار داد. می خواهم عرض کنم چندان جای استناد ندارد.

قوچانی - من هم می گویم مبهم است. اما خطر اصلی از سوی نوشریعتیسم نیست. اتفاقا کار آن‌ها خوب است. این که شما از من می پرسید چرا این وجه شریعتی را عمده می کنی، آن هم در این زمان، نکته ایست که در پایان مقاله به طور مجمل به آن پرداخته ام. آیا شریعتی از ناحیه دیگری دارد ترویج می شود که اتفاقا می تواند استنادات محکمی هم در آرا و آثار شریعتی پیدا کند، جریان هایی که به عنوان اصول گرا شناخته می شوند و به نظر من به کل با عنوان جریانی که در کشور ما به عنوان راست گرا شناخته می شدند، تفاوت دارند. یک زمانی شیخ قاسم اسلامی و آقای مصباح یزدی و دیگران به نقد شریعتی می پرداختند، الان دارند از ناحیه دیگری این کار را می کنند. فکر می کنم جریانی که در مکتب تفکیک ریشه جدی دارد و مستقل از فرزندان دکتر هم هست، در شکل گیری جریان اصول گرای ما خیلی جدی ست و آن وجه غرب ستیزانه و آن وجه ضد لیبرالیسمی که در شریعتی وجود دارد را آن‌ها دارند احیاء می کنند. خطری که من اشاره کردم همین است. اتفاقا به نظر می آید به دلایل سیاسی خیلی هم مایل به مرزبندی با آن جریان نیستند. بحث دیگری که می خواهم مطرح کنم این است که اصلا مهم نیست که اکثریت زمانه چگونه فکر می کنند، ملاک درست و نادرستی را اکثریت یک جامعه نمی دانیم. یک دکتر مهدی حائری یزدی داریم که روشنفکران و روحانیان ما به کل با او مشکل دارند ولی ایشان طرز تفکر کاملا متفاوتی دارد که در هیچ چارچوبی نمی توانید قرارش دهید. از درون همان جریان سنتی، مرتضی حائری یزدی در می آید. من نمی گویم شریعتی به تبع زمانه اش حرکت کرده، اما نقدهای متضادی هم در این باره بر او وارد است .

قانعی راد - کار روشنفکر این است که از طبع زمانه بگریزد و شریعتی این کار را کرد.

قوچانی - خیلی از روشنفکران زمانه ما به طبع زمانه زندگی می کنند. شما یک کارویژه ای در نقد روشنفکری ارائه دادید که من خیلی استفاده کردم. من اصراری هم ندارم که بنشینم و با یک نسل مبارزه کنم. درباره بخش سوژه سازی روشنفکر باید یک جلسه مفصل دیگری صحبت کنیم. اما چیزی که وجود دارد و نادیده گرفته می شود، همین خطری ست که هشدار می دهید درباره بنیادگرایی آکادمیک که بسیار درست است و من آن را درک می کنم، ولی نکته این است که امروز در مرحله این خطر قرار داریم در جامعه یا در مقابل خطر پوپولیسم قرار داریم؟ در جامعه ای که هنوز نهادهای بورژوا لیبرال شکل پیدا نکرده است، صحبت از بنیادگرایی آکادمیک به چه میزان درست است؟ جامعه ای که هنوز به درک درستی از مدرنیته نرسیده و هم در فهم و هم در اجرای آن دعوا دارد، ما داریم از پست مدرنیسم حرف می زنیم. در جامعه ای مثل فرانسه یا آمریکا صحبت از این که آیا حزب موجب انسداد

در قدرت می‌شود جا دارد اما در جامعه ما چطور؟ واقعا اگر به این بهانه بگوییم که دیگر تحزب در دنیا وجود ندارد نتیجه‌اش چه می‌شود؟ می‌شود احمدی‌نژاد، می‌شود مهندس موسوی که صحبت از جنبش اجتماعی می‌کند ولی این جنبش وقتی سر ندارد نتیجه‌اش دور باطل می‌شود. حتی درباره آکادمی هم که صحبت می‌کنیم، لازم است بگوییم من به «آکادمی بیرون از آکادمی» اعتقاد دارم. دانشگاهی که از آن صحبت می‌کنیم، یک زمانی می‌خواست علوم سکولار بیرون بدهد، حالا می‌خواهد علوم اسلامی بیرون بدهد. بین حسینیه ارشاد که یک نفر بالای منبر می‌نشیند و حرف می‌زند و عده‌ای هم مسحور گوش می‌دهند، تا آکادمی بیرون از دانشگاه فرق هست.

ارشادی - مثل فرق فوکویی است که می‌آید بیرون از دانشگاه و روی چمن پارک می‌نشیند با کارمند - استاد دانشگاه... یک جور آکادمی موازی

قوچانی - به کلژدوفرانس اشاره دارم بیشتر تا خود فوکو یعنی به نهادی که بر این پیکره ساخته می‌شود. می‌خواهم بگویم نقدهای مدرنیته را باید گوش کنیم اما مثلا تا اطلاع ثانوی پرسش این که من باید بچه‌ام را به مدرسه نفرستم یا نه، برای من وجود دارد. آیا می‌توانم مثل مخملباف فرزندم را به مدرسه نفرستم؟ اگر حزب، مدرسه و دانشگاه نباشد، اگر وزارتخانه‌های ما تکنوکرات نداشته باشد، درست نیست. اگر نداشته باشیم پوپولیسم بیرون می‌آید.

محدثی - من باز هم می‌خواهم اشارتی به نقد درون‌متنی داشته باشم و بعد بروم سراغ نقد برون‌متنی. وقتی می‌خواهم از اندیشه آیت الله منتظری یا دکتر شریعتی یا هر متفکر دیگری حرف بزنم و آن را مورد نقد قرار دهم، باید بدانم که هر کدام زبان ویژه‌ای دارند و اگر تسلط کافی بر این زبان نداشته باشیم، دچار خطای برداشت می‌شویم. معتقد هستم خیلی‌ها نسبت به شریعتی دچار خطای برداشت شدند. باز هم مثال می‌زنم: شریعتی دست کم در سه جا از اسلام منهای عرب صحبت می‌کند. اسلام منهای عرب این نیست که عرب‌ها از جهان اسلام حذف شوند. منظور شریعتی این است که من اسلام را می‌گیرم اما عربیتش را نه. ملیت عربی را کنار می‌گذارد. این متفکر یک زبان ویژه دارد که اگر آن را متوجه نشویم، فکر می‌کنیم منظور شریعتی حذف عرب یا حذف روحانیت بوده است.

ارشدی- آیا فکر نمی کنید این هم تحمیل یک خوانش یا یک نوع زبان شناسی در ارتباط با آثار شریعتی است که شما ارایه می کنید؟ شریعتی به صراحت می گوید اسلام منهای روحانیت اما شما می گوید منظورش حذف روحانیت نیست.

محدثی- من منظورم این است که زبان روشنفکر را باید فهمید. باز هم تأکیدم بر این است که آقای قوچانی زبان شریعتی را نمی شناسد. راجع به مکتب تفکیک هم به نظرم با این که من اصلاً از آن دفاع نمی کنم، اما آقای قوچانی متوجه نمی شوند این یکی از پیش نیازهای پیرایش دینی است. شریعتی یک ریکانستراکتیویست است؛ مثل اقبال. اقبال کسی است که معتقد است تمام دین و آموزه های دینی باید بازسازی شود. اصلاً عنوان کتابش همین است. برای این که دین یک روند تاریخی دارد و در این روند چیزهایی بر آن افزوده شده. "پوستین وارونه بر اسلام پوشانده اند". شریعتی سخن امام محمد غزالی را بیان می کند.

قوچانی - دکتر محدثی چرا فکر می کنید امر ناب الزاما امر خوب است؟ شاید امتزاج خوب باشد. چنانکه تاریخ در کل امتزاج است. تفکیک بین اسلام تاریخی و اسلام حقیقی را که شریعتی طرح می افکند، ریشه بنیادگرایی ست.

محدثی- من متوجه شدم که شما روی این موارد ایستاده اید. مکتب تفکیک می گوید یک نوع معرفتی داریم به نام معرفت فلسفی، یک نوع معرفت داریم به نام معرفت عرفانی، یک نوع معرفت هم داریم به نام معرفت دینی. اگر از تفکیک صحبت می شود به معنای بی اعتباری آن ها نیست بلکه تأکید بر این است که نباید با هم خلط شوند. تأکید بر این است که بنیادهای متفاوتی دارند. پس فرق هست بین تلفیق و التقاط. التقاط یعنی اندیشه هایی را که بنیان های فلسفی ناهمسازی دارند، با هم ترکیب کنیم. اما تلفیق معتبر به بنیان ها توجه دارد. من تلفیق نظری در جامعه شناسی را تدریس می کنم و آن جا مطرح می کنم که یکی از پیش نیازهای تلفیق مبناکاوی نظری است. اندیشه را باید مبناکاوی کرد تا متوجه شویم بر چه بنیان هایی نظری استوار است. از باب مثال عرض می کنم که خدای فیلسوفان مسلمان با الله در قرآن یکی نیست. خدای فیلسوفان مسلمان خدای یونانی است و خدای قرآن خدای متفاوتی است. این جاست که غزالی به فلسفه یونان حمله می کند؛ چرا که این تفاوت های بنیادی را می بیند. تفکیکی ها چنین نگرانی ای دارند. می دانند آن چه که مارک اسلامی می خورد، قرآنی نیست. بازسازی گرایان معتقد هستند پیرایش مقدمه بازسازی دین است. بازسازی با بنیادگرایی متفاوت است. بنیادگراست که می گوید حرام محمد حرام است الی یوم القیامه و حلال محمد هم حلال است الی یوم القیامه! شریعتی و اقبال و سیدجمال چنین تفکری ندارند.

قوچانی - من با پرداختن به هر امر خالص مخالفم، چه دکتر نیلی بگوید چه دکتر شریعتی. وقتی دکتر محدثی از جانب قرآن سخن می گوید و تفسیر خود را سخن خدا تلقی می کند، من می گویم این بنیادگرایی است.

محدثی - بله ما همواره تفسیر خودمان را از قرآن بیان می کنیم. ابوحنیفه هم می گوید این رأی، رأی ابوحنیفه است؛ هرکسی رأی دیگری دارد، بسم الله! در قرن دوم هجری قمری هم این را می گوید. اما داعش هم بسیار به قرآن ارجاع می دهد. بسیار به احادیث ارجاع می دهد. من از آقای قوچانی می پرسم: آیا ما می توانیم بگوییم قرآن اساساً بنیادگرایانه است؟ این جا من به وجه دوم بحث خودم وارد می شوم. به نظر من نقد کسانی مانند آقای قوچانی آگاهانه یا ناآگاهانه با نوعی تزویر و تحریف همراه است. معتقد هستم آقای قوچانی به بلوک فکری ای در ایران تعلق دارد که به دنبال کسب هژمونی فکری است. اینجا نگاه فرامتنی دارم. به نظر من در ایران سه بلوک فکری جدی داریم که نبرد هژمونیک دارند. بقیه نیروهای روشن فکری یا نیروهای متفرقی هستند یا هنوز بلوک روشن فکری نیرومندی را شکل نداده اند. یکی بلوک روشنفکران وابسته به قدرت؛ مانند فیاض و کچوئیان و پارسانیا و ازغدی و غیره که دچار بحران هژمونیک هستند؛ به دلیل عدم موفقیت دستگاه فکری شان و از دست دادن رهبری فکری. دیگری بلوک فکری هژمونیک، بلوک روشنفکری دینی و به ویژه روشن فکری دینی حول شریعتی است؛ یعنی نیروهایی هستند که دارند همدیگر را پیدا می کنند که اتفاقاً نیروهای چپ را هم جذب کرده اند. بلوک فکری دیگری هم در حال تکوین است که حول شخصیت هایی مانند سیدجواد طباطبایی یا غنی نژاد در حال شکل گیری است که نگاهی ایران پرستانه و ملی گرایانه دارند و نیز نگاه بازار آزادگرایانه. این بلوک روشن فکری می خواهد کسب هژمونی کند. در کسب این هژمونی، غیری برای خودش می سازد. از روشنفکران دینی به خصوص شریعتی غیری می سازد که خیلی هم واقعی نیست. به عبارتی، باید بگوییم نه از متن شریعتی نه از پیروانش این غیر در نمی آید. تمام این غیر، کسانی هستند که هزینه داده اند در این سیستم. تبعید شده اند و فضاهای عمومی ندارند. ولی این بلوک سوم بازار آزادی که آقای قوچانی سخنگوی آن است در مهرنامه، غیری از شریعتی می سازد که شروع می کند به اتهام زدن: داعشی، بنیادگرا، غرب ستیز بله می شود از قرآن هم به نحوی بسیار خشونت بار و غیر انسانی استفاده کرد. متون امکان خوانش دارند ولی آن بلوکی که دنبال هژمونی و غیر سازی است، شروع می کند به اتهام زدن به شریعتی. به نظر من آقای قوچانی دست کم می توانست بگوید آثار شریعتی " پیامدهای ناخواسته " دارد. این خیلی متفاوت و صادقانه تر است. به نظر من آقای قوچانی شده است سخن گوی این بلوک سوم.

قانعی راد - شاید این پیامدهای ناخواسته در ارتباط با طالقانی و بازرگان صادق باشد، اما شریعتی به صراحت می گوید "امت و امامت" و "شیعه یک حزب تمام". بنابراین اگر حزب تمامی مانند حزب جمهوری اسلامی ایجاد می شود چیزی است که مفهوم آن در پروژه شریعتی قبلاً طرح شده بود. اما آن چه در تاریخ تحقق یافت لزوماً مفاهیم شریعتی نبود بلکه بازی پیچیده ایده ها و منافع گروه های متعدد اجتماعی بود و....

ارشدی - بگذارید به جمع بندی این بحث نزدیک شویم. آیا می شود در سرمقاله مهرنامه محمد قوچانی را روزنامه نگاری یافت که دل نگران سیطره پوپولیسم و تقویت بنیادگرایی ست و از این رو به نقد شریعتی می پردازد؟

محدثی - دقیقاً این جاست که به نظر من این نقد صادقانه نیست و با تزویر همراه است؛ چرا که امثال مصباح یزدی در این باب بسی جلوتر و مقدم تر از شریعتی است در تولید خشونت و بنیادگرایی. برای همین من نمی توانم این را بپذیرم. نقد قوچانی و امثال او مزورانه است (با عرض معذرت البته) چون جسارت ندارد بلوک وابسته به قدرت را نقد کند و اتهامات او را به این می زند.

قوچانی - در بلوک بندی دکتر محدثی خیلی موارد مفقود است که الان عرض می کنم. جریان هایی که به نواندیشی دینی موسوم اند و من ترجیح می دهم این عبارت را به کار نگیرم، یعنی اجتهاد به معنای دقیق کلمه روشی مشابه روش روشنفکران جدید در بین علمای ما که معتقد هستند به قرآن به عنوان تنها متن دین اسلام، اما در مورد شریعتی نمی شود این کار را کرد، به لحاظ اصول و مبانی، شریعتی اتفاقاً مدل سیاسی اش به طور اخص امت و امامت است، حداقل تا پایان عمر شریف اش و به استناد کتاب هایی که از او منتشر می شود، من به نوشریعتیسم کاری ندارم در این مورد. من معتقد هستم از قرآن استبداد ایدئولوژیک در نمی آید. می توانم ساعت ها بحث کنم در این باره. اما از درون شریعتی یک نظام ایدئولوژیک استخراج می شود. در مورد بازگشت به قرآن و بنیادگرایی هم به شدت بحث دارم. از نظر من برگشتن به هر چیزی که نامش سرچشمه باشد و عده ای هم متولی آن سرچشمه شوند ریشه بنیادگرایی مدرن یا سنتی ست. هر کسی فکر کند همه حقیقت نزد اوست متولی بنیادگرایی ست. من به این دوگانه اسلام تاریخی و اسلام حقیقی معتقد نیستم .

محدثی - من هم به اسلام حقیقی و ناب اعتقاد ندارم.

قانعی راد- آقای قوچانی در این بخش از گفتار خود به اندیشه پست مدرن نزدیک می شود، چون دیدگاه اش مبتنی بر تکثر می شود. ایشان می گویند دوران «فراروایت ها» به پایان رسیده است و حتی از اسلام درک های متعددی وجود دارد.

قوچانی - من می توانم از یک درک متفاوت دفاع کنم و برای این درک حتما جنگ هژمونیک هم راه می اندازم. صورت بندی جناب محدثی نوعی دیو و دلبرانه است و دقیق نیست. تقسیم بندی شما خیلی جاها جواب نمی دهد. بین آقای کچوئیان و آقای فیاض زمین تا آسمان فاصله هست. من به خانم سارا شریعتی خیلی احترام می گذارم. معتقد هستم شخصیت مستقلی دارند و خودشان را از زیر سایه دکتر شریعتی بیرون کشیده اند و بحث های خودشان را هم دارند، ولی دکتر احسان شریعتی کجا ایستاده است؟ به نظرم این تقسیم بندی های شما نادقیق است. مگر شما برای هژمونی تلاش نمی کنید؟ مگر برای این که حرفتان شنیده شود و آثار و آرایتان دیده شود نشریه ندارید؟ بگذارید استدلال محور با هم حرف بزنیم، متن محور حرف بزنیم. ما در مهرنامه چندین نقد جدی روی مبانی نظری طباطبایی منتشر کرده ایم. می خواهم بگویم در حدی که توانسته ایم این تکثر را رعایت کرده ایم. خردنامه همشهری را ملاحظه کنید؟ یک سال است مهرنامه را به دلیل مواضع لیبرال سرمایه داری محکوم می کند و از موضع این که مهرنامه خطرناک تر از چپ مذهبی و لائیک است ما را بررسی می کند. این که دکتر محدثی می گوید چون ما زورمان به اصولگرایان نمی رسد، شریعتی را نقد می کنیم، می خواهم بگویم که به هیچ وجه این طور نیست. شما هم دارید غیرت سازی می کنید. من می توانم به مصاحبه ها و مطالبی از دوستان شما ارجاع دهم که می خواهند دل «آنها» را هم به دست بیاورند.

ارشدی- لازم است به یاد آوریم حاکمیت ها در دوران کنونی به خاطر مناسبات پیچیده اقتصادی، سیاسی، میان ساختاری و بین المللی چنان روندهای بغرنجی را طی کرده اند که نقد آن ها با استناد و اتکا به نقد یک یا دو مولفه محدود به اندیشه شریعتی می تواند توهمی از نقد آن ها محسوب شود. با سپاس از شما بزرگواران که در میزگرد گروه اندیشه روزنامه ایران حضور داشتید.